

حسن بصری از افسانه تا واقعیت

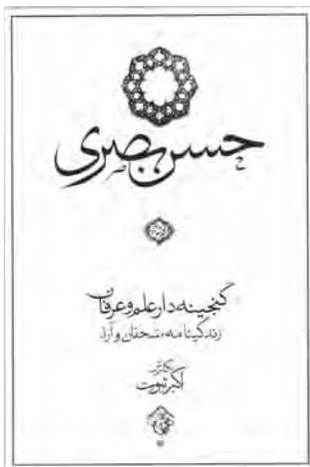
نقد و بررسی کتاب حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان

نصرت‌الله حکمت

مقدمه

حسن بصری از جمله شخصیت‌های جهان اسلام است که دربارهٔ شیعه بودن او اظهارنظرهای متفاوتی شده است. برخی از او به شیعهٔ افراطی یاد کرده‌اند و عده‌ای وی را کاملاً ضد شیعه می‌دانند؛ و دقیقاً به همین سبب حسن، موافقان و مخالفانی در میان علما به ویژه علمای شیعی پیدا کرده است. کتاب حاضر با نقل و بررسی اقوال و ادله و شواهد گوناگون دربارهٔ حسن، از وی چهره‌ای کاملاً شیعی ترسیم کرده است؛ و در این جهت تا بدانجا پیش می‌رود که در همان اوایل کتاب^۱ و پیش از اثبات مدعا، امام علی علیه‌السلام به عنوان مرتبی حسن معرفی می‌شود. این مقاله در نقد کتاب فوق نگارش یافته است. پیش از ورود در متن نقد، ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱. به جهت آرا و اقوال متعارض دربارهٔ حسن بصری، و پراکندگی و تفرق این اقوال در لابلای کتاب‌ها، جای حقیقی همه جانبه و وسیع در عرصهٔ حسن شناسی خالی بود. کتاب حاضر - با صرف نظر از نقیصه‌ای چشمگیر که پس از این درباره‌اش سخن خواهیم گفت - تا اندازه‌ای آن جای خالی را پر کرد. نویسندهٔ محترم کتاب، جناب استاد اکبر ثبوت عالمی صالح و وارسته و محقق تواناست که حاصل سال‌ها مطالعه و تحقیق خود را در این اثر فراهم آورده و در اختیار اهل مطالعه قرار داده است. صفحه صفحهٔ این کتاب، نشان از جد و جهدی عمیق، و کوششی بی‌دریغ دارد. با ورود در جهان این اثر، مجموعهٔ بسیار نفیسی از مطالعات و اطلاعات را دربارهٔ حسن بصری خواهیم یافت؛ با جایگاه وی در حوزهٔ تفسیر قرآن، و تأسیس مکتب تفسیری خاص او، آرای فقهی، طرح مباحث کلامی، دیدگاه‌های عرفانی، و همچنین با مواضع و حکم او آشنا خواهیم شد. مطالعهٔ این اثر ما را با شیوهٔ زندگی حسن بصری و جوانب گوناگون شخصیت او، و با اقوال و اظهارنظر شخصیت‌های برجستهٔ عالم اسلام دربارهٔ او آشنا می‌کند و سرانجام سرنخ‌ها و کلیدهایی برای مطالعات و تحقیقات آینده به دست می‌دهد و راه می‌گشاید. در اهمیت کتاب حاضر، همین بس که توانسته چالش برانگیز باشد و زمینهٔ گفتگو و مباحثه را فراهم آورد. نگارندهٔ این مقاله، به سهم خود از نویسندهٔ گرانقدر این کتاب تشکر و قدردانی می‌کند و خود را در آشنایی بیشتر با حسن بصری و مطالعات وسیع‌تر دربارهٔ او، مدیون زحمات ایشان می‌داند و برای وی توفیق روزافزون در تحقیق، و ارائهٔ حاصل آن آرزو دارد.



۲. به نظر نگارنده یکی از علائمی که می‌تواند ما را به تحقیقی بودن یک اثر رهنمون شود و نشان دهد که این اثر حاصل مباحثی است که بر اثر مطالعه و دقت نظر فراهم آمده، این است که به سهولت، به نقد و بررسی تن می‌دهد. کتابی آشفته و به هم ریخته که مجموعه‌ای از کلمات و عبارات بی سر و سامان است، یا اساساً نقدپذیر نیست و یا چنان لبریز از اشکالات و کژی‌ها است که نمی‌توان آنها را دسته‌بندی کرد و برشمرد. بنابراین نقدپذیری یک اثر، نشانهٔ مقبولیت و انسجام، و یکی از امتیازهای آن است.

۳. چنانکه مذکور افتاد شخصیت حسن بصری ابعاد و جوانب متعدّد دارد و کتاب حاضر به مطالعه و بررسی آنها پرداخته است. بسیاری از این مباحث جای مناقشه ندارد و پذیرفته است. آن‌گاه که از منظر تشیع و با رویکرد شیعی، زندگی و کارنامهٔ حسن را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، تنها یک نقطه، محلّ نزاع است و آن عبارت است از تشیع حسن، و تسلیم بودن وی در برابر امامان شیعه صلوات الله علیهم اجمعین. از این که بگذریم، بسیاری از مطالبی که در کتاب آمده و حجم وسیعی از آن را اشغال کرده که محلّ نزاع نیست؛ از قبیل این که وی «محضر پانصد تن از صحابهٔ پیامبر (ص) و کثیری از تابعین را درک کرد و از ایشان علم آموخت.»^۲ «و با هفتاد تن از کسانی که در غزوه بدر حضور داشتند مرتبط بوده و بسیاری از احادیث پیامبر را از آنان فرا گرفته و برای دیگران روایت کرده است»^۳ و «روایات او نزد عامهٔ اهل سنت مقبول واقع شده؛ و بخاری و مسلم - که بزرگ‌ترین محدثان اهل سنت اند - در دو کتاب صحیح خود - که مهم‌ترین منابع حدیثی اهل سنت است - احادیث او را آورده‌اند»^۴ و «در سفری هم که حسن به مکه رفت، کرسی نهادند تا بر آن نشست؛ و مردم گرد وی جمع شدند؛ و برای ایشان سخن گفت و حدیث روایت کرد؛ و از جمله کسانی که به محضر وی آمدند: مجاهد، عطاء، طاوس، عمروبن شعیب جملگی از علمای بزرگ اهل سنت. و در جریان همین دیدارها بود که همگی یا برخی از نامبرداران گفتند: مانند این مرد را هرگز ندیدیم»^۵ و «حسن از فقیهان بزرگ و نامور تاریخ اسلام بود و از داناترین مردم به حلال و حرام الهی و حتی فقیه‌ترین مردم محسوب می‌شد»^۶ «و شاید کتابی در مواعظ نتوان یافت که سخنان او در آن نباشد»^۷ و خیلی از مطالب دیگر که در صفحات کتاب آمده است. همهٔ این منقولات و مطالب را که برخی از آنها از پاره‌ای جهات قابل مناقشه، و مخدوش است می‌پذیریم، اما از حریم اصلی نزاع، که تشیع حسن بصری و اطاعت او از امامان شیعه علیهم‌السلام باشد، خارج است. اگر صد کتاب در مدح و توصیف کمالات حسن بصری نوشته شود، در برابر آنها «سلمنا» می‌گوییم، اما این «سلمنا» باعث نمی‌شود که محلّ نزاع را گم کنیم. اثبات تشیع حسن بصری، و اطاعت او از امام معصوم علیه‌السلام، از یک سو روش، و ادلهٔ خاصّ خود را می‌خواهد و از سوی دیگر پاسخ گوئی و پیدا کردن راه‌حل صحیح و مقبول برای مسائل و مشکلات این باب را می‌طلبد. ذکر هزاران فضیلت و منقبت برای حسن بصری، راه‌حل مسئله نیست و نباید ما را بدانجا کشاند که صورت مسئله را پاک کنیم.



۴. روش حاکم بر کتاب، روشی نقلی است یعنی مؤلف محترم بر اساس اسناد، و با استناد به اخبار و مآخذ تاریخی و منابع رجالی، درصدد اثبات مدّعی خود برآمده است. از این رو نوشتار حاضر که در مقام سنجش اندازهٔ توفیق این اثبات، و بررسی میزان توانایی آن است نیز صیغهٔ نقلی می‌یابد، و چاره‌ای جز این نیست. آری اگر نویسندهٔ محترم، درصدد اثبات تشیع حسن نمی‌بود و فارغ از نقلیات و رجالیات، و با صرف نظر از موقعیت تاریخی وی، مثلاً او را به عنوان شخصیتی افسانه‌ای مورد مطالعه قرار می‌داد و به بررسی و مطالعهٔ احوال و کلمات و مواعظ و حکم او، و تحلیل دیدگاه‌های کلامی یا عرفانی او می‌پرداخت، در آن صورت فضای بحث، دیگر می‌شد و بررسی و نقدی دیگر را می‌طلبید.

۵. آنچه پس از این به عنوان متن نقد می‌آید، کتاب حاضر را با تأکید بر محلّ نزاع، یعنی تشیع حسن بصری، در سه محور مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد:

- روش
- استنباط
- محتوا

الف. اشکالات روشی

۱. بکارگیری روش جدلی

هر چند مؤلف محترم در کتاب روش استدلالی را بکار برده و پاسخ‌های حلی را مطرح کرده اما در مواردی از شیوه جدلی که در پاسخ‌های نقضی ظاهر شده بهره می‌گیرد. برای نمونه در این کتاب^۱ بحثی مطرح شده درباره این که فضل بن شاذان نیشابوری، رساله‌ای دارد در ردّ یکی از عقاید حسن بصری؛ «وی کتابی موسوم به الردّ علی الحسن البصری فی تفضیل الملائکه علی الانبیاء داشته و ظاهراً در ردّ عقیده منسوب به حسن در برتری فرشتگان بر پیامبران بوده است».

عقیده حسن در باب برتری فرشتگان بر پیامبران، مخالف اجماع امامیه است. مؤلف محترم در پاسخ این اشکال، چنین می‌گوید: «در برخورد فضل بن شاذان با حسن، باید در نظر داشت که اگر هم نظریه منسوب به حسن در باب برتری فرشتگان بر پیامبران حقیقتاً از او باشد، اختلاف نظر او با فضل بن شاذان و دیگر علمای شیعه، از قبیل اختلاف نظری است که شیخ صدوق - به پیروزی از استادش محمدبن الحسن بن ولید - با اکثر علمای شیعه در مورد وقوع سهو از پیامبر (ص) - حتی در نماز - دارد»^۲.

ملاحظه می‌کنید که مؤلف محترم اشکال وارد به حسن را، با وارد کردن اشکال به فردی دیگر - مثلاً شیخ صدوق علیه الرحمه - پاسخ می‌دهد که پاسخی نقضی و جدلی است. البته پاسخ نقضی، در جای خود مفید است و کارایی دارد و می‌تواند خصم را ساکت کند اما در آن جا که در حال حیرتیم، و در فضای جستجوی حقیقتیم، این پاسخ بی‌فایده است و کارایی ندارد. تیغ نقضی مؤلف، به سادگی کند می‌شود. اگر ما بگوییم که آنچه صدوق علیه الرحمه درباره سهو النبی صلوات الله علیه گفته در واقع سهو الصدوق است. مؤلف محترم می‌تواند به پاسخ نقضی و روش جدلی ادامه دهد و بگوید که در آن جا نیز سهو الحسن است. اما باید گفت که این قیاس، مع الفارق است؛ چرا که تشیع صدوق علیه الرحمه محل نزاع نیست و او از بزرگان امامیه است و به قول مؤلف «یکی از سه محدث طراز اول شیعی است»^۳ و همین یک سهو را دارد؛ آن هم برای این بوده که معلوم باشد که معصوم نیست؛ در حالی که تشیع حسن، اول الکلام است و برای اثبات آن باید مسئله دیگر حل شود و راهی سنگلاخ طی گردد. آری اگر همین یک سهو - و چند سهو دیگر مشابه آن - بود، عبور از آن بسیار سهل و ساده بود.

مؤلف در ادامه پاسخی حلی نیز می‌آورد که مخدوش است و پس از این، به آن خواهیم پرداخت.

۲. نگارش جانبدارانه کتاب، و ترسیم شخصیتی از حسن به عنوان معیار حق و باطل.

اگر محل نزاع در مورد حسن بصری، تشیع وی باشد، در این باب ما به پژوهشی «مسئله محور» نیاز داریم؛ و چنین پژوهشی همه اجزا و اندام‌هایش با محوریت مسئله، تناسب و هماهنگی دارد. محوریت مسئله، امری تزئینی و تجملی نیست؛ مقوم پژوهش است؛ درد و دغدغه است؛ درد حقیقت‌یابی و دغدغه رسیدن به آب. در این عرصه، پژوهشگر دلدادۀ حقیقت است نه غیر آن. در پی آب است نه دنبال سراب. در پایان چنین پژوهشی، نخست پژوهشگر سراب می‌گردد پس از او و به دست او دیگران. برداشت نگارنده این سطور از کتاب، این است که مؤلف محترم، حسن بصری را از پیش، «گنجینه‌دار علم و عرفان» اخذ کرده و مفروض گرفته است. نام کتاب نیز همین را می‌گوید. البته ممکن است کسی بگوید که این تسمیه، در پایان تحقیق صورت گرفته اما در شکل مکتوب آن، به آغاز آمده است. گرچه اگر این بنده بود و این کتاب، نامش را فقط «حسن بصری» می‌نهاد.

از نام کتاب که بگذریم در متن آن شواهدی هست دال بر این که اولاً تشیع و حقانیت حسن، مسئله کتاب نیست، بلکه مفروض آن است؛ ثانیاً حسن، چیزی به مثابه معیار حق و باطل تلقی شده است بدین گونه که از مخالفان حسن با تعابیری نکوهش آمیز، و نزدیک به تحقیر یاد شده اما از کسانی که به زعم مؤلف موافق و مؤید اویند، با عباراتی حاکی از ستایش و تکریم نام برده شده است. پیش از ذکر برخی از نمونه‌ها این نکته گفتنی است که شاهد مدعای فوق توزیع مباحث است، یعنی فصل بیست و یکم کتاب با عنوان «مخالفان حسن از علمای شیعه»^۴ دارای هیجده صفحه است که در این صفحات قول هفت تن آمده که مؤلف به نحوی می‌توانسته خود آنها یا قولشان را تضعیف کند، اما فصل بیست و دوم با عنوان «ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه» مشتمل بر پنجاه و یک صفحه است. حتی - چنانکه می‌بینید - در عنوان این دو فصل، رعایت عدالت علمی نشده. خواندن این دو فصل، و توجه به ادبیات نویسنده محترم در تضعیف مخالفان حسن، و تجلیل از مدافعان او، مدعای مذکور را به وضوح و برجستگی تمام نشان می‌دهد. بعلاوه مطالبی که در فصل بیست و دوم آمده، اشکالات فراوان دارد که به برخی از آنها پس از این اشاره خواهد شد. اکنون به ذکر چند نمونه می‌پردازیم تا نشان دهیم که حسن در این کتاب به مثابه معیار حق و باطل تلقی شده است:

کتاب حاضر با نقل و
بررسی اقوال و ادله و
شواهد گوناگون
درباره حسن، از وی
چهره‌ای کاملاً شیعی
ترسیم کرده است؛
و در این جهت تا بدانجا
پیش می‌رود که
در همان اوایل کتاب و
پیش از اثبات مدعا،
امام علی علیه السلام
به عنوان مرتبی حسن
معرفی می‌شود.



۱. مؤلف محترم شیخ کشی را که از «رجال نویسان متقدم» است، در زمره مخالفان حسن آورده^{۱۳} و می‌گوید: «گزارش‌هایی مشتمل بر نکوهش از حسن بصری آورده که در پاره‌ای از آنها وی رئیس قدریان قلمداد شده است.»^{۱۴} پس از آن مؤلف محترم برای شیخ کشی به جرم مخالفت با حسن، آبادی باقی نهد و او را بالکل تخریب کرده است. این که حسن قدری بوده یا نبوده، و این که رئیس قدریان بوده یا نه، بحثی است که باید در فصل مذهب حسن یا دیدگاه‌های کلامی او مورد بررسی قرار گیرد. ممکن است شیخ کشی در این باب اشتباه کرده باشد، اما در فضایی علمی یک اشتباه سبب نمی‌شود که او را بالمره اسقاط کنیم. مؤلف محترم در ردّ کشی نخست او را در برابر سید مرتضی علم الهدی قرار داده و در مورد گزارش‌های او چنین می‌گوید: «مسئلاً این گزارش‌ها در برابر داوری سید مرتضی علم الهدی که حسن را بسیار ستوده و به عنوان «یکی از متقدمان که از تصریح علنی به عدل خدا پروا نمی‌نموده» یاد کرده ارزشی ندارد.»^{۱۵} در این جا باید گفت که اولاً این نحوه از بحث، خلط مباحث است؛ زیرا در فصلی مستقل باید نشست و درباره قدری بودن یا نبودن حسن تحقیق کرد و دیدگاه‌های مختلف و اقوال متفاوت را سنجید. این که بگوییم سخن کشی در برابر سید مرتضی ارزشی ندارد، فاقد معنای موجه است. ثانیاً این که مؤلف محترم در این جا گفته است سید مرتضی حسن را بسیار ستوده و در نشست نقد کتاب گفته شد که: «سید مرتضی حسن را به عرش برده» با متن کلام سید مرتضی انطباق ندارد و پس از این به آن خواهیم پرداخت.

سپس مؤلف در تضعیف کشی چنین می‌گوید: «مسلم است که سیدین شریفین رضی و مرتضی، شناخت بسیار دقیق‌تری از مبانی و معتقدات قدریان و مخالفان ایشان - که پیروان مذهب عدلیه بوده‌اند - داشته‌اند تا کشی که از غلامان عیاشی بوده؛ و جز مثنی گزارش‌های صحیح و سقیم سرمایه‌ای نداشته.»^{۱۶} ملاحظه می‌کنید که جایی برای بحث نمی‌ماند. فقط باید اظهار تأسف کرد. کشی به جرم مخالفت با حسن تبدیل می‌شود به کسی که جز مثنی گزارش‌های صحیح و سقیم سرمایه‌ای نداشته؛ و این مطلب را شیخ طوسی که کتاب کشی را تلخیص کرده و از زمان او تا امروز مورد مراجعه علما است، متوجه نشده است. مؤلف محترم در مورد همین کشی که جز مثنی گزارش‌های صحیح و سقیم سرمایه‌ای نداشته، در یکی دو صفحه بعد، وقتی راهی پیدا می‌کند که قول او را در مورد قدری بودن حسن توجیه کند، مطالبی می‌گوید که ناگاه تا علمای با مرتبه بلند ارتقا می‌یابد: «آنچه در پاسخ به گزارش‌های کشی که حاکی از قدری بودن حسن است گفتیم، مبتنی بر این فرض است که وجود گزارش‌های مزبور در رجال کشی، مستلزم اعتقاد کشی به محتوای آنهاست. اما حقیقت آن که صرفاً با انگشت نهادن بر گزارش‌هایی که او در رجال خود، و شیخ طوسی در گزیده رجال وی، در معرفی هر یک از راویان آورده‌اند، نمی‌توان نظر آن دو را درباره راوی مزبور دریافت؛ زیرا گزارش‌های آن دو، در مورد بسیاری از راویان، به اندازه‌ای پُر از تناقض و اسنادهای ناسازگار با یکدیگر، و بعضاً مشتمل بر نسبت‌های نارواست که حتی فردی با شعور متوسط نیز نمی‌تواند پذیرای همه آنها باشد، چه رسد به علمایی در مرتبه کشی و طوسی.»^{۱۷}

مؤلف در ادامه تضعیف کشی می‌گوید که در کتاب رجال وی اغلاط فراوانی وجود دارد^{۱۸} و از قول شیخ عباس قمی چنین می‌آورد: «محدث قمی تصریح می‌کند که رجال وی مشتمل بر اغلاط فراوان است.»^{۱۹} در مورد این فقره چیزی نمی‌گوییم جز این که قول محدث قمی را از کتاب هدیه الاحباب^{۲۰} به طور کامل نقل می‌کنم: «الکشی شیخ فاضل بصیر به اخبار و رجال، ثقة جلیل محمدبن عمر بن عبدالعزیز صاحب کتاب رجال معروف است که پر فایده و کثیرالعلم است الا آن که در آن اغلاط بسیار می‌باشد. و از معالم العلماء ظاهر می‌شود که اسم کتاب معرفه النافقین عن الائمة الصادقین (ع) است. و ملخص کرده آن را شیخ طوسی و نامیده آن را به اختیار الرجال. و از عصر علامه تا زمان ما آنچه در دست است همین اختیار الرجال است. و جماعتی این نسخه شریف را مرتب کرده‌اند.»

۲. مؤلف محترم در فصل مخالفان حسن، از ملامحسن فیض کاشانی نیز نام می‌برد. جامعیت و عظمت مقام علمی فیض، و ارادت او به اهل بیت علیهم السلام و عشق او به امام مان علیه السلام جای انکار ندارد. کارنامه فکری و سلوک عقلی او، حرکتی شکوهمند را ترسیم می‌کند که در آن، چرخشی از عقلیات به نقلیات را نشان می‌دهد. وی حسن بصری را منافق و دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند؛ به همین جهت بدون مطالعه و بررسی دقیق و تقریباً غیرمستند، در این کتاب به گونه‌ای معرفی شده که از حسن بصری بهره‌های فراوان برده و با او مخالفت کرده؛ یعنی نمک خورده و نمکدان شکسته است: «این محدث نامی و اخباری مسلک که گرایش‌های عرفانی هم دارد، با وجود مددهایی که در تبیین مفاهیم دینی مانند اعراف و صراط و صور از حسن گرفته، و با وجود بهره‌های فراوانی که به تبع غزالی، در محجة البیضاء از اقوال و روایات حسن برده، حسن را با عنوان منافق و دشمن امیرالمؤمنان (ع) یاد کرده است.»^{۲۱}

تنها یک نقطه،

محل نزاع است و آن

عبارت است از

تشیع حسن، و

تسلیم بودن وی

در برابر امامان شیعه

صلوات الله عليهم اجمعین.

از این که بگذریم،

بسیاری از مطالبی که

در کتاب آمده و

حجم وسیعی از آن را

اشغال کرده که

محل نزاع

نیست.

۳. سید نعمت الله جزایری نیز از جمله مخالفان حسن است؛ در این کتاب به طور مستقل به او پرداخته نشده، اما در همان فصل بیست و یکم به مناسبت، از او چنین یاد شده است: «صاحب روضات، مطلبی را از قول سید نعمت الله جزایری - اخباری ضد مجتهدین - نقل می‌کند که وی در ضمن آن، سخنی بدون هیچ ارتباط با حسن بصری، از علامه حلی در نهج الحق نقل کرده؛ و پس از خاتمه کلام او، جملاتی دایر بر مخالفت صوفیه - از جمله حسن بصری - با ائمه انشا نموده»^{۲۱}

مؤلف محترم در همان حال که همان معدود مخالفان حسن را که نام برده، به نحوی تضعیف می‌کند و بعضاً از آنها با تعابیر و القاب تحقیرآمیز یاد می‌نماید، در فصل ستایشگران و مدافعان حسن، همه کسانی را که نام می‌برد همراه با تجلیل و تکریم است. ملاحظه کنید: فرزدق از شاعران بزرگ عرب بود که او را از اصحاب امام سجّاد (ع) می‌شمارند.^{۲۲} ایوب سبحستانی از فقیهان معروف و حافظان حدیث و پارسایان و نیکان در طبقه تابعین که ایرانی و از مردم سیستان بود.^{۲۳} محمد بن عمر واقدی از نامی‌ترین مورخان سده دوم هجری که بسیاری از محققان شیعه، تصریح به تشیع وی کرده‌اند.^{۲۴} ابوالحسن علی مسعودی از بزرگ‌ترین مورخان جهان اسلام در طول تاریخ.^{۲۵} سلیمان بن مهران معروف به اعمش از محدثان و فقیهان و زاهدان جلیل‌القدر و معتمد که بسیاری از علمای شیعه وی را ستوده و به تشیع وی تصریح نموده‌اند.^{۲۶} راغب اصفهانی از حکیمان و ادیبان معروف.^{۲۷} حافظ ابونعیم اصفهانی از محدثان و زندگی‌نامه نویسان بزرگ.^{۲۸} ابن شهر آشوب مازندرانی از علمای بزرگ شیعه.^{۲۹} محمد بن ادریس حلی از بزرگ‌ترین فقیهان تاریخ شیعه.^{۳۰} شمس‌الدین محمد آملی از دانشمندان و حکمت‌شناسان نامی شیعی در سده هشتم.^{۳۱} حسن بن ابوالحسن دلمی، وی با فخرالمحققین که در سال ۷۷۱ هـ در گذشته معاصر بوده.^{۳۲} فاضل جواد کاظمی از علمای مشهور سده یازدهم.^{۳۳} سید محمد جمال هاشمی، پدر او سید جمال گلپایگانی از مراجع نامی شیعه در نجف، و خود او از مجتهدین و ادبای بزرگ همان حوزه و از خواص اصحاب مفتی عصر سید محسن حکیم بود.^{۳۴} محمدتقی جعفری از مشهورترین رجال شیعه در عصر ما.^{۳۵}

ملاحظه می‌کنید که هر کس به زعم مؤلف، موافق حسن بوده از بزرگان است. البته نگارنده، در بزرگی و عظمت این بزرگان شکی ندارد؛ سخن در این است که میزان و ملاک عظمت و بزرگی، موافقت با حسن نباشد. با مطالعه فصل «ستایشگران و مدافعان حسن» این نکته عیان می‌شود که موافقت با حسن و تأیید او و حتی نقل یک جمله از او، کیمیایی است که مس وجود فرد را زر می‌کند؛ و از یک مورخ یا عالم یا نویسنده، حکیمی پرآوازه می‌سازد. کسی در بزرگی مقام ابوعلی مسکویه تردید ندارد اما وی در این کتاب «از حکمای نامی اسلام»^{۳۶} شمرده می‌شود؛ چرا که در کتاب الحکمة الخالده «بسیاری از سخنان حکیمانه و توصیه‌های اخلاقی حسن را آورده»^{۳۷} در حالی که در همین کتاب الحکمة الخالده^{۳۸} از معاویه، ابوحنیفه و حجاج نیز سخنان حکیمانه نقل شده است.

در فصل مخالفان حسن، از ده‌ها تن از بزرگان و علمای طراز اول شیعه - که برخی از آنها را پس از این نام خواهیم برد - هیچ ذکری به میان نیامده، مؤلف محترم با جد و جهد تمام و با استقصای دقیق تلاش کرده تا هیچ یک از ستایشگران حسن از قلم نیفتد؛ مبدا حقیق در انطباق با میزان حق، ضایع گردد. وی در احصای ستایشگران و مدافعان حسن، فردی را بدین‌گونه معرفی می‌کند: «مؤلفی ناشناخته، وی یکی از حافظان و بزرگان شیعه در سده ۵ و ۶ هـ بوده و کتاب پرارجی به جا نهاده که به نام کتاب فی الاخلاق و العرفان منتشر شده است. در این کتاب بسیاری از پندها و سخنان حسن با لحنی ستایش‌آمیز آمده؛ و گاهی نیز از او با دعای رحمة الله علیه یاد شده است»^{۳۹}

در پایان این قسمت دو نکته را متذکر می‌شوم:

نکته اول: مجال این مقال رخصت نمی‌دهد که همه مواردی که در این کتاب به خصوص فصل بیست و یکم و بیست و دوم، دلالت بر آن دارد که حسن بصری به مثابه میزان حق و باطل تلقی شده احصا شود و مورد بررسی قرار گیرد. بیان همه آن موارد و بررسی آنها نیاز به کتابی مستقل دارد.

نکته دوم: این کتاب با رویکرد مذکور، فقط برای کسانی مفید است که به نحو ما تقدّم و پیش از هرگونه مطالعه و تحقیق، به حسن بصری دل داده‌اند. اما برای کسانی که هر صورت و به هر سبب، با وی نظر موافقی ندارند، و یا درباره او در حال توقف و تحیرند و دلدادۀ حقیقتند و در جستجوی اثری تحقیقی هستند که بتواند آن را از حال توقّف، خارج کند، ثمربخش نمی‌باشد؛ و از این رو توفیق چندانی ندارد.

۳. برخورد گزینش در نقل مطالب و اقوال

یکی از نقایص روشی این کتاب، اتخاذ شیوه گزینش در نقل اقوال است. البته در عرصه پژوهش و تحقیق، گزینشی عمل کردن، به صورت خاصی مطلوب و مجاز است. طبعاً به تناسب موضوع مورد بحث، فقره خاصی از عبارات یک فرد یا یک اثر را انتخاب می‌کنیم. اما سخن در این است که این کتاب در برخی از موارد، به شیوه‌ای

نویسنده محترم کتاب،
جناب استاد اکبر ثبوت
عالمی صالح و وارسته
و محقق تواناست که
حاصل سال‌ها مطالعه و
تحقیق خود را
در این اثر فراهم
آورده و در اختیار
اهل مطالعه قرار داده
است. صفحه صفحه این
کتاب، نشان از جد و
جهدی عمیق، و
کوششی بی‌دریغ دارد.
با ورود در جهان این اثر،
مجموعه بسیار نفیسی
از مطالعات و اطلاعات
را درباره حسن بصری
خواهیم یافت.

نامطلوب و غیرمجاز دست به گزینش زده که می‌توان از آن به «گزینش در گزینش» یاد کرد. شاخص این نحو گزینش غیرمجاز این است که حاصلش جفا به خواننده حقیقت‌جو است و باعث می‌شود که قضاوت او گرفتار اضطراب شود. ذیلاً دو نمونه از این گونه گزینش را می‌آوریم:

۱. در قسمت پیشین نقل کردیم که مؤلف محترم قضاوت شیخ عباس قمی درباره کشتی را چنین نقل می‌کند: «محدث قمی تصریح می‌کند که رجال وی مشتمل بر اغلاط فراوان است.»^{۴۰} به نظر نگارنده مراد محدث قمی از «اغلاط»، اغلاط کتابتی است در نسخه‌ای که در اختیار او بوده - خواه نسخه خطی و یا چاپ سنگی - و نه اغلاط محتوایی. سلمنا که مراد او اغلاط محتوایی است، ولی وی عبارت مذکور را در فضایی لبریز از احترام و توفیق گفته است: «الکشتی شیخ فاضل بصیر به اخبار و رجال، ثقة جلیل محمدبن عمر بن عبدالعزیز صاحب کتاب رجال معروف است که پر فائده و کثیرالعلم است الا آن که در آن اغلاط بسیار می‌باشد.»^{۴۱} در حالی که مؤلف محترم، عبارت مذکور را گزینش کرده و در فضایی لبریز از تضعیف کشتی آورده است^{۴۲} و این باعث انحراف ذهن خواننده می‌شود و همه خوانندگان، هدیه الاحباب محقق قمی را بالفعل در اختیار ندارند که به آن مراجعه کنند و ببینند وی چه گفته است.

افزون بر آن، گزینش و نقل عبارت مذکور در فضای لشکر کشی بر ضد کشتی آمده و به سادگی خواننده تصور می‌کند که محدث قمی نیز مخالف کشتی و از مدافعان حسن بصری است در حالی که وی از مخالفان سرسخت حسن بصری است. در همان کتاب هدیه الاحباب در ذیل زهد ثمانیه^{۴۳} چهار نفر از آنان را از اصحاب امیرمومنان علی علیه‌السلام، و چهار نفر دیگر را بر باطل می‌داند و حسن را در زمره دسته اخیر می‌شمارد. نیز در تمة المنتهی^{۴۴} قائل است که اکثر شیعیان او را منحرف می‌دانند: «بالجملة صوفیه و اهل سنت را اعتقاد تمامی است به حسن و اکثر شیعه او را منحرف می‌دانند»^{۴۵} و می‌گوید که برای او مطاعن بسیار نقل کرده‌اند^{۴۶} و برخی از آنها را نقل می‌کند و در عین حال می‌گوید: «و بالجمله هو من کبار مشایخ الصوفیة و له حکم و مواعظ...»^{۴۷}

۲. در فصل سیزدهم کتاب با عنوان حسن بصری در ادبیات فارسی مؤلف، از تذکرة الاولیاء، توصیف عطار را از حسن بصری نقل می‌کند. اولاً همه آنچه در این فصل آمده همانند خیلی دیگر از مباحث کتاب - چنانکه مذکور افتاد - خارج از محل نزاع است. ثانیاً به تصریح مؤلف، پاره‌ای از حکایاتی که عطار آورده قصه است و با تاریخ صحیح مطابقت ندارد: «عطار در تذکرة الاولیاء، حسن را با عناوین تجلیل آمیز متعدد ستوده؛ و در سرگذشت او گزارش‌ها و حکایاتی آورده که پاره‌ای از آنها با تاریخ صحیح مطابقت ندارد و قصه است؛ یا خالی از مبالغه‌های شاعرانه نیست»^{۴۸} در عین حال مؤلف محترم ترجیح می‌دهد که آن را نقل کند؛ زیرا «نشان دهنده تصورات عارف نیشابور درباره حسن است و انشایی دلنشین دارد.»^{۴۹} سپس مؤلف محترم با ذکر توضیحی کوتاه به نقل آن می‌پردازد: «با اندکی تغییر و تصرف در این جا می‌آوریم.»^{۵۰} وقتی به تذکرة الاولیاء مراجعه می‌کنیم تا بدانیم این تغییر و تصرف، چیست، روشن می‌شود که مؤلف محترم، تغییری در سخن عطار به وجود نیاورده بلکه همه سخن عطار را از ابتدا تا انتها نقل کرده و فقط دو سه سطر آن را حذف کرده است؛ بدین گونه: «نقل است که چون او [حسن بصری] در وجود آمد، پیش عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - بردند. فرمود که: «سموه حسناً فانه حسن الوجه» او را حسن نام کنید که نیکو روی است.»^{۵۱}

با توجه به این که مؤلف محترم، در ابتدای نقل توضیح داد که برخی از این حکایات با تاریخ صحیح مطابقت ندارد، اکنون این پرسش مطرح است که این گزینش حذفی، به چه منظوری صورت گرفته است؟ آیا فقط همین یک حکایت که حذف شده با تاریخ مطابقت ندارد؟ آیا این حکایت که: حسن در زمان طفولیت، یک روز از کوزه پیغمبر علیه‌الصلوة و السلام آب خورد - در خانه ام سلمه رضی الله عنها - پیغمبر علیه‌الصلوة و السلام گفت: «این آب که خورد؟» گفتند: «حسن». گفت: «چندان که از این آب خورد، علم من در او سرایت کند.»^{۵۲} با واقعیت تاریخ مطابق است؟ آیا این حکایت که: ام سلمه - رضی الله عنها - تربیت و تعهد او می‌کرد؛ و به حکم شفقتی که بر وی داشت، شیرش پدید آمد. پیوسته می‌گفتی که: «خدایا او را مقتدای خلائق گردان.» تا چنان شد که صد و سی تن از صحابه را دریافت و هفتاد بدری را دیده بود. و ارادت او به علی بن ابی طالب بود - رضی الله عنه - و خرقة از او گرفت»^{۵۳} با واقعیت تاریخ منطبق است؟

مؤلف محترم بیست صفحه از کتاب را به نقل همه آنچه که عطار در تذکرة الاولیاء در توصیف حسن آورده اختصاص داده است؛ این دو سه سطر چه گناهی کرده بود که باید حذف شود؟ آیا با تاریخ صحیح مطابقت نداشته؟ یا چنین به نظر رسیده که برای او لکة ننگی به شمار می‌آمده؟ این حذف، هیچ وجه موجهی ندارد؛ زیرا مؤلف محترم می‌توانست آن را نقل کند و همانند یکی از موارد، که عدم انطباق آن با واقعیت تاریخی در پاورقی روشن شده، این

اثبات تشیع حسن بصری،
و اطاعت او از امام معصوم
علیه السلام، از یک سو
روش، و ادله خاص خود
را می‌خواهد و از سوی
دیگر پاسخ گویی و پیدا
کردن راه حل صحیح
و مقبول برای مسائل
و مشکلات این باب را
می‌طلبد. ذکر هزاران
فضیلت و منقبت برای حسن
بصری، راه حل مسئله
نیست و نباید ما را بدانجا
کشاند که صورت مسئله
را پاک کنیم.

را نیز توضیح می‌داد.

عطار می‌گوید: «ابتدای توبه او [حسن بصری] آن بود که او گوهرفروش بود. او را لؤلؤی گفتند...»^{۵۴} در ذیل همین مطلب در پاورقی چنین آمده است: «ظاهراً عطار میان حسن بن یسار بصری (مکتبی به ابوسعید یا ابوعلی) که مردی فقیه بود و در مواردی نیز منصب قضا را عهده‌دار شد، با حسن بن زیاد لؤلؤی - منسوب به فروش لؤلؤ - (و مکتبی به ابوعلی) و مردی قاضی و فقیه و در گذشته به سال ۲۰۴ هـ خلط کرده است.»^{۵۵}

ب. اشکالات استنباطی

در این کتاب تفسیرها و استنباط‌هایی بر اساس متون تاریخی یا روایات یا تفاسیر صورت گرفته که بسیاری از آنها مخدوش است. ریشه اکثر این خدشه‌ها و اشکالات را می‌توان در آن‌جا یافت که مؤلف محترم، محل نزاع، یعنی تشیع حسن بصری و تسلیم او در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه دیگر صلوات الله علیهم را جدی تلقی نکرده و مسئله کتاب نمی‌داند بلکه آن را مفروض گرفته است. از این‌رو بسیاری از این تفسیرها و استنباطات، مستدل و مبرهن نیست بلکه مصادره به مطلوب است.

به عنوان نمونه در فصل ششم^{۵۶} بحثی درباره اعتقاد حسن به قضا و قدر مطرح می‌شود. در میانه بحث^{۵۷} این روایت نقل می‌شود که: «مردی به نزد حسن آمد و گفت که همسرش را سه طلاقه کرده است. حسن گفت از فرمان خدای خود سر پیچیدی و همسرت از تو جدا شد. مرد گفت: این تقدیر خدا در مورد من بود. حسن گفت: تقدیر خدا به معنی امر و فرمان خدا چنین نبود. سپس به این آیه اشاره کرد: «و قضی ربک الا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احسانا». سپس در ادامه چنین آمده: «در نامه حسن به خلیفه عبدالملک نیز آمده است: بیدادگری و ستمکاری از قضای الهی نیست؛ بلکه قضای او، امر به انجام کار نیک، دادگری، نیکوکاری و بخشش به خویشان و نزدیکان است؛ و از کار زشت و ناپسند و ستم و گردنکشی منع می‌کند. چنان که فرمود: و قضی ربک...». در ذیل این مطلب، مؤلف چنین می‌گوید: «یادآوری - شیوه حسن در استناد به آیه مذکور، برای تخطئه کسانی که اعتقاد به تقدیر را مستلزم جبرگرایی شمرده‌اند، همان شیوه مرتبی او امام علی (ع) است»^{۵۸} و این مطلب را در پاورقی ارجاع می‌دهد به: مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۴.

بیان فوق از جهات مختلف مخدوش است. اول این که در کجای این کتاب اثبات شده که امام علی علیه السلام مرتبی حسن بوده است؟ دوم این که از فضای بحث و نوع بیان، و ارجاع به بحار الانوار مجلسی این گونه برداشت می‌شود که تفسیر مذکور را به نحوی مجلسی گفته است، اما وقتی به بحار مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم در صفحه سیزده خبری را نقل می‌کند که در بازگشت از صفین پیر مردی از امام علی علیه السلام درباره قضا و قدر سؤال می‌کند و حضرت برای او مسئله را به دقت توضیح می‌دهد؛ تا آن‌جا که پیرمرد برمی‌خیزد و اشعاری در وصف امام خود می‌خواند. پس از آن مجلسی، به روایت ابن عباس از ماجرا اشاره می‌کند که نسبت به روایت قبل، چیزی افزون دارد. امام علیه السلام در پاسخ سؤال دیگری از پیرمرد، این آیه را تلاوت می‌کند که: «و قضی ربک الا تعبدوا الا اياه» مشابهت این ماجرا با قصه حسن بصری، صرفاً در این است که وی نیز همانند امام علی علیه السلام در بحث از قضا و قدر، آیه فوق را خوانده است. از کجای این مطلب، می‌توان استنباط کرد که امام علی علیه السلام مرتبی حسن بوده است؟ سوم این که آیا می‌توان گفت که هر که در آن عصر، آیه شریفه مذکور را در بحث از قضا و قدر تلاوت کرده، مرتبی‌اش امام علی علیه السلام بوده است؟

از این قبیل تفسیرها یا استنباط‌ها در این کتاب کم نیست و در این مجال کوتاه نمی‌توان به همه آنها پرداخت اما از توضیح درباره دو محور کلی که مؤلف محترم روی آنها تأکید دارد نمی‌توان گذشت:

اول: نقل فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام.

دوم: حضور برجسته و جدی حسن در عرصه تفسیر قرآن.

در این کتاب به خصوص روی جایگاه تفسیری حسن بصری بسیار تکیه و تأکید شده و از طریق آرای تفسیری وی که در تفاسیر شیعی نیز فراوان یافت می‌شود، مؤلف می‌خواهد تشیع حسن را اثبات کند؛ و در این جهت تا آن‌جا پیش می‌رود که اگر کسی در تفسیر خود آرا و اقوال حسن را نقل کرده، او را از ستایشگران و مدافعان حسن به شمار آورده است؛ از جمله صدرالمؤمنین در فصل بیست و دوم کتاب، در میان ستایشگران و مدافعان حسن آمده، با این استدلال که وی «تنها در تفسیر ناتمام خود بر قرآن، بیش از هشتاد بار از حسن و نظریات و گزارش‌های او یاد می‌کند.»^{۵۹}

ذیلاً به نقد استنباط مؤلف محترم بر اساس این دو محور می‌پردازیم و برای جلوگیری از اطناب، بحث را کوتاه

مؤلف محترم در همان حال که همان محدود مخالفان حسن را که نام برده، به نحوی تضعیف می‌کند و بعضاً از آن‌ها با تعابیر و القاب تحقیر آمیز یاد می‌نماید، در فصل ستایشگران و مدافعان حسن، همه کسانی را که نام می‌برد همراه با تجلیل و تکریم است.

می‌کنیم:

محور اول: ذکر فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام نمی‌تواند نشانهٔ تشیع باشد. اساساً احادیثی که از پیامبر صلوات الله علیه در مورد اهل بیت وارد شده و در مجامع روایی اهل سنت و صحاح سته نیز آمده، جایی برای انکار فضایل اهل بیت علیهم السلام باقی نمی‌گذارد. همهٔ سخن در این است که اهل سنت احادیث فوق را به معنای فضیلت، منصرف کرده‌اند تا آنان را از همهٔ عرصه‌های دیگر یعنی علم، احکام، اخلاق، حکمت، حکومت، مواظ و... حذف کنند. فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام چیزی نبود که کسی بتواند آن را انکار کند. امام علی علیه السلام بسان خورشید می‌درخشید، و فضایل تابناک او چنان چشمگیر بود که حتی دشمنان پیشتاز او همانند معاویه و عمروعاص نیز آن را نقل می‌کردند. حال آیا می‌توان معاویه را از شیعیان امام علی دانست؟

مؤلف محترم، خود در جایی نکتهٔ دقیق فوق را با دقت نظر خاصی بیان می‌کند و برخی از مناقب را که توسط دشمنان امام علی علیه السلام نقل شده می‌آورد و در ادامه می‌گوید: «نیز بسیاری ستایش‌های دیگر از فضایل و مقامات متعالی ائمه که در سخنان دشمنانشان منعکس است؛ و هرگز به معنی اخلاص آن تبهکاران به ائمهٔ اطهار (ع) نیست؛ بلکه تکلم به این سخنان را، از جمله راه‌هایی باید شمرد که حاکمان ستمگر در پیش می‌گرفته‌اند تا به وسیلهٔ آن، خود را افرادی منصف و معترف به حق و علاقمند به صالحان نشان دهند.»^{۶۰} در عین حال در موارد متعدّد به این نکته استناد می‌کند که علمای شیعه، فضایل اهل بیت علیهم السلام را از قول حسن نقل کرده‌اند؛ از جمله می‌گوید: «در کتاب‌هایی که علمای شیعه در معرفی امامان اهل بیت و حضرت زهرا (ع) تألیف کرده‌اند، و در فصولی که در کتاب‌های دیگر به این موضوع اختصاص داده‌اند، گزارش‌های حسن از مناقب و معجزات امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و نیز ستایش‌های او از آن بزرگواران کراراً آمده است.»^{۶۱}

به هیچ‌وجه معلوم نیست که مؤلف، با بیان مطلب فوق می‌خواهد چه چیز را اثبات کند؛ چرا که اساساً از آغاز در این کتاب، تحریر محل نزاع نشده؛ لذا ساختار کتاب نیز می‌تواند مورد نقد قرار گیرد؛ که فعلاً با آن کاری نداریم. اما نمی‌دانیم که در تأکید بر ذکر مناقب اهل بیت علیهم السلام توسط حسن، مقصود چه چیز است؟ اگر مقصود، اثبات تشیع حسن باشد، باید گفت که از این راه قابل اثبات نیست؛ زیرا در همان صفحه و در پاورقی همان مطلب، به منابع متعدّد از کتاب‌های علمای شیعه ارجاع شده که از آن منابع، تشیع حسن بصری قابل استنباط نیست. از جمله به نهج‌الحق علامهٔ حلی^{۶۲} استناد شده است. وقتی

به این کتاب، مراجعه می‌کنیم می‌بینیم فضای بحث کاملاً متفاوت از آن چیزی است که مؤلف می‌خواهد اثبات کند. در آن جا علامهٔ حلی درصدد اثبات امامت است. ابتدا امامت را به دلیل عقلی، اثبات می‌کند، سپس به نقل می‌پردازد. در نقل، نخست به قرآن استناد می‌کند و با این عنوان: «تعیین امامهٔ علی بالقرآن.»^{۶۳} در استناد به قرآن، و استدلال با آن برای اثبات امامت علی علیه السلام، کاملاً هویدا است که وی می‌خواهد با ارجاع به اقوال اهل سنت و با استناد به آنچه آنان در تفسیر آیات نقل کرده‌اند، خصم را و مخالفان امامت علی علیه السلام را بر اساس قول خودشان ملزم به قبول امامت وی کند. از این‌رو کراراً به صحاح سته^{۶۴} و به قول اصحاب پیامبر، و به اقوال بزرگان اهل سنت مانند احمد بن حنبل، تغلبی، مجاهد و ابوهریره و ابن سیرین ارجاع می‌دهد و در پایان بحث می‌گوید: «هذا كله ما نقله الجمهور و اشتهر عنهم و تواتر.»^{۶۵} مراد این است که علامه در این جا نمی‌خواهد به اقوال شیعیان در اثبات امامت علی علیه السلام استناد کند.

هر کس به زعم مؤلف،
موافق حسن بوده از
بزرگان است. البته
نگارنده، در بزرگی و
عظمت این بزرگان شکی
ندارد؛ سخن در این
است که میزان و ملاک
عظمت و بزرگی، موافقت
با حسن نباشد.

محور دوم: جایگاه تفسیری حسن و حضور برجسته و چشمگیر او در زمینه تفسیر قرآن، و نقل آرا و اقوال او در تفاسیر شیعی کاملاً روشن و عیان است و هیچ کس را در آن تردید نیست. مسئله این است که آیا وضعیت مذکور می‌تواند تشیع حسن و تسلیم بودن او را در برابر امیرالمؤمنین علیه‌السلام اثبات کند یا نه؟ در پاسخ به این پرسش، به دو گونه می‌توان بحث کرد: بحثی کبروی و بحثی صغروی. بحث کبروی درباره فلسفه ظهور مکاتب مختلف تفسیری پس از رحلت پیامبر صلوات الله علیه است. بحث صغروی درباره مکتب تفسیری حسن بصری است.

در بحث کبروی مطالب بسیاری قابل بحث است که به تناسب فضای مقاله به چند نکته اشاره می‌شود: ۱. پس از رحلت پیامبر صلوات الله علیه، کوشش برای فهم و تفسیر قرآن توسط صحابه آغاز شد و با تابعان استمرار و ادامه یافت؛ البته تفسیر عهد صحابه با تفسیر عهد تابعان تفاوت‌هایی دارد که بحث آن مجال دیگری می‌خواهد اما یک نکته را باید گفت که مهم‌ترین تفاوت، کم بودن اختلاف در عهد صحابه است.

۲. مکاتب مختلف تفسیری از جمله مکتب مکه با مرکزیت ابن عباس، مکتب مدینه با مرکزیت ابی بن کعب و مکتب عراق با مرکزیت ابن مسعود پدید آمد.

۳. در جریان پیدایی تفسیر قرآن و رشد و گسترش آن، از یک سو روزبه‌روز بر اختلاف نظرها افزوده می‌شد و شدت می‌یافت و از سوی دیگر راه برای تفسیر به رأی و ورود اسرائیلیان گشوده می‌گردید.

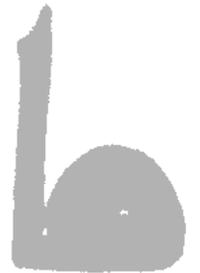
۴. ریشه این اختلاف‌نظرها و تفسیر به رأی‌ها را باید در اعراض از خانه وحی، و در پشت کردن به راسخان در علم، جستجو کرد. مجلسی از کراچی نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لوسکت من لا یعلم سقط الاختلاف»^{۶۶} دقیقاً به همین جهت است که از شیعیان خالص و یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام قولی در تفسیر قرآن نقل نشده است. آنان به خود این اجازه را نمی‌دادند که با حضور مفسر حقیقی قرآن، و آن که علم التأویل نزد او است، از خود سخنی بگویند؛ بلکه سراپا گوش بودند.

۵. در عین حال انتقال تفسیر از صحابه به تابعان و نسل‌های بعد، حامل سنتی تفسیری است که همانند نهری از سرچشمه جریان یافته و تا به امروز رسیده است. این نهر که در مبدأ زلال بوده با عبور از لابلاهای نسل‌ها و اندیشه‌های مختلف، با خس و خاشاک آرا و اهو و اغراض آمیخته گردیده است. از نظر شیعه، در کنار این نهر پهناور اما آلوده به غیرآب، باریکه‌ای که نهر نور، و جوی حقیقت است از خانه امیرالمؤمنین علیه السلام جریان یافته و در اعماق ظلمت شب تاریخ از صحن و سرای امامان مظلوم شیعه علیهم السلام عبور کرده و پاک و زلال و نرم و آرام به قلب مقدس امام زمان علیه السلام سپرده شده است. از این‌رو شیعیان در تفاسیر خود، از کلمات مفسران

حقیقی وحی، امیرالمؤمنین و فرزندان پاک او علیهم السلام بهره می‌گیرند؛ و در حالی که کلام این پاکان و نیکان را چشم بسته می‌پذیرند و ندیده خریدارند، سخن هر کس دیگر غیر از آنان را، از صحابه باشد یا تابعان یا نسل‌های بعدی، به میزان حق و باطل یعنی امیر علیه السلام می‌سنجند و تفاوتی نمی‌کند که آن غیر، ابن عباس باشد یا ابن مسعود و یا حسن بصری.

و اما بحث صغروی، در مورد مکتب تفسیری حسن بصری و آرا و اقوال او در زمینه تفسیر قرآن، پرسش نگارنده از مؤلف گرانقدر این است که آیا از مفسران شیعی کسی هست که اگر قول حسن در تفسیر قرآن مخالف با قول ائمه علیهم السلام باشد، بپذیرد؟ اگر نه، پس اقوال حسن با همه کثرت و فراوانی‌اش در تفاسیر شیعه، همانند اقوال سایر مفسران اهل سنت است؛ و کثرت آرای تفسیری او امتیازی برای او محسوب نمی‌شود؛ سهل است که شاید بتوان گفت کثرت آرای او حکایت از این دارد که وی بیش از دیگران جرأت و جسارت داشته که توانسته این همه با

این کتاب با رویکرد مذکور، فقط برای کسانی مفید است که به نحو ما تقدم و پیش از هر گونه مطالعه و تحقیق، به حسن بصری دل داده‌اند. اما برای کسانی که به هر صورت و به هر سبب، با وی نظر موافقی ندارند، و یا درباره او در حال توقف و تحیرند و دلدادۀ حقیقتند و در جستجوی اثری تحقیقی هستند که بتواند آن را از حال توقف، خارج کند، ثمربخش نمی‌باشد؛ و از این‌رو توفیق چندانی ندارد.



حضور امام معصوم علیه السلام اظهار رأی کند؛ در حالی که خواصّ یاران امیرالمؤمنین علیه السلام، امثال کمیل در برابر امام علیه السلام، گوش بودند و پرسش؛ نه زبان و اظهار رأی. اما مؤلف محترم، این سکوت و خضوع در برابر امام معصوم علیه السلام را که معدن علم و حکمت است و این استماع از امام را تحقیر می‌کند و آن زبان درازی و پُرگویی را به نام «علم» «ترویج حقایق دینی» و «پیشرفت دانش‌های اسلامی» می‌ستاید و چنین می‌گوید: «لازم است معترضان نگاهی به نقش ممتاز و استثنایی حسن در پیشرفت بسیاری از دانش‌های اسلامی بیاندازند؛ و آن‌گاه با توجه به حدیث شریف «تُوزَنُ دماء الشهداء مع مداد العلماء، فیرحج مداد العلماء علی دماء الشهداء»، بپذیرند که اهمیت شیوه حسن در ترویج حقایق دینی، بسی بیشتر از امثال میثم بوده است؛ می‌گویید نه؟ برای نمونه، یک نگاه به مهم‌ترین تفاسیر شیعه مانند تبیان طوسی، مجمع البیان طبرسی، تفسیر ابوالفتح و... بیاندازید تا استفاده‌ای را که این بزرگان - در مقام تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح آیات کتاب الهی - از اقوال و آرای حسن کرده‌اند ببینید؛ و در مقابل، بنگرید که در سراسر این کتاب‌ها چند نقل قول از میثم و مالک اشتر موجود است؟ به شمار انگشتان دست می‌رسد؟ آن‌گاه اگر قرار بود که حسن هم به راه آنان می‌رفت، جای خالی او در صحنه تفسیر را که پُر می‌کرد؟ البته آنچه را در مورد کتب تفسیر ذکر کردم، در مورد کتاب‌های اخلاق و عرفان و کلام و حدیث و... هم صادق است.»^{۶۷}

ای کاش این مقاله، گنجایش یک کتاب می‌داشت و من حقیر در نقد این فقره الیهم یک کتاب می‌نگاشتم و در مظلومیت علی و اولاد او یک دریا می‌گریستم. بنا به توصیه مؤلف محترم، پس از این نگاهی به تفاسیر شیعه خواهیم افکند، اما این نکته را برای رفع دلشوره نمی‌توان نگفت که اگر حسن نیز راه یاران علی را می‌رفت و با وجود امام معصوم علیه السلام که مفسر راستین قرآن است، به خود اجازه اظهار رأی نمی‌داد، بودند کسانی که در صحنه تفسیر جای خالی او را پُر کنند. مگر در تفاسیر شیعی همانند مجمع البیان طبرسی از عایشه، عمر بن خطاب، قتاده، عکرمه، مجاهد، ابوهریره، ابوموسی اشعری و امثال آنها این همه اقوال تفسیری نقل نشده است؟ این که در کتب شیعه اقوال بزرگان اهل سنت نقل می‌شود، از یک سو بیانگر تجلیل و بزرگداشت روایتی دیگر از سنت نبوی و تلاش برای حفظ و استمرار آن است، از سوی دیگر نشان‌دهنده روح انصاف و آزادگی شیعیان می‌باشد و از جانب سوم حاکی از آن است که شیعه حقانیت خود را باور دارد و نه تنها از ذکر و بیان قول مخالف نمی‌هراسد که با آغوش باز از آن استقبال می‌کند و بودن آن را ضروری می‌داند و برای حفظ آن می‌کوشد؛ زیرا باید در جریان تاریخ همواره اختلاف شب و روز برقرار باشد و باید دوگونه روایت از سنت نبوی همانند دو خط موازی در طول اعصار استمرار یابد. درست است که دو خط موازی هیچ‌گاه به یکدیگر نمی‌رسند، اما یکی از آن دو همواره وجود دیگری را در پی دارد و نشان می‌دهد. روایت خانه وحی از سنت نبوی همانند نهر کوچکی از نور در اندرون ظلمت تاریخ آخرالزمان، جاری و برقرار است. برقرار باد.

گاهی حتی گذرا به تفاسیر بزرگان شیعه این حقیقت را عیان می‌کند که ذکر اقوال حسن بصری و دیگران در برابر اهل بیت علیهم السلام برای حفاظت از سنت مذکور است؛ و هیچ‌گاه به معنای این نیست که اقوال حسن همواره بر حق است، بلکه قولش گاه موافق حق و مطابق بیان اهل بیت علیهم السلام است و گاه مخالف آن. آنجا که مطابق است پذیرفته می‌شود، نه به خاطر این که قول حسن است؛ و آن جا که مخالف است مردود می‌گردد و با او همانند همه برخورد می‌شود. ملاک حق و باطل در تفسیر قرآن - و در همه جای دیگر - کلام اهل بیت علیهم السلام است. این، حقیقتی است که در صفحه صحنه تفاسیر شیعه همانند تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان طبرسی، تفسیر شیخ ابوالفتح رازی و... به وضوح و آشکارگی تمام دیده می‌شود. اینک به خلاصه یک روایت مفصل توجه کنید که در احتجاج طبرسی^{۶۸} آمده و نشان‌دهنده این دو جریان در تاریخ تفسیر است؛ یکی جریان امن و امان، و دیگری جریان شک و ضلال:

ابوحمره ثمالی نقل می‌کند که حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: آمده‌ام تا از تو درباره کتاب خدا چیزهایی بپرسم. امام فرمود: مگر تو فقیه اهل بصره نیستی؟ گفت: چنین می‌گویند. امام فرمود: آیا کسی در بصره هست که از او بیاموزی؟ گفت: نه. فرمود: پس همه اهل بصره از تو می‌آموزند؟ گفت: آری. فرمود: از قول تو سخنی به من رسیده، نمی‌دانم درست یا دروغ گفته‌اند؟ گفت: چیست آن؟ فرمود: می‌گویند که تو قائلی به این که خدا بندگانش را آفرید و امورشان را به خودشان تفویض کرد؟ حسن سکوت کرد. فرمود: نظرت چیست؟ اگر خدا در قرآن به کسی بگوید که: تو در امانی، آیا پس از قول خدا، خوف و هراسی خواهد داشت؟ گفت: نه. امام فرمود: آیه‌ای از کتاب خدا برای تو می‌خوانم؛ چنین به نظر می‌رسد که تو آن را بیراه تفسیر کنی؛ اگر چنان کنی، خودت هلاک شده‌ای و دیگران را به هلاکت افکنده‌ای (و لا احسبک الا و قد فسرت علی غیر وجهه، فان کنت فعلت ذلک فقد هلکت و اهلکت). حسن گفت: چیست آن؟ فرمود: درباره این آیه چه می‌گوئی که: «و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا

در فصل سیزدهم کتاب با
عنوان «حسن بصری در
ادبیات فارسی» مؤلف، از
تذکره الاولیاء، توصیف
عطار را از حسن بصری
قتل می‌کند. اولاً همه آنچه
در این فصل آمده همانند
خیلی دیگر از مباحث کتاب
- چنانکه مذکور افتاد
- خارج از محلّ نزاع
است. ثانیاً به تصریح مؤلف،
پاره‌ای از حکایاتی که
عطار آورده قصه است
و با تاریخ صحیح مطابقت
ندارد.



فِيهَا قَرَىٰ ظَاهِرَةٌ وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرًا فِيهَا لِبَالِسٍ وَ أَيْمَانًا آمِينَ»^{۶۹} ای حسن! خبر داده‌اند به من که تو برای مردم فتوا داده‌ای که «قَرَىٰ ظَاهِرَةٌ» یعنی مکه. بگو بدانم که آیا آن که به زیارت خانه خدا می‌رود گرفتار راهزن می‌شود یا نه؟ آیا اهل مکه خوف این ندارند که اموالشان از بین برود؟ حسن گفت: چرا، دارند. امام فرمود: پس امن و امنشان کجاست؟ مراد از این آیه ما هستیم و درباره ما این مثال زده شده است. ما همان قریه‌هاییم که خدا آن را مبارک گردانیده و «قَرَىٰ ظَاهِرَةٌ» یعنی آن دسته از شیعیان ما که ناقل سخنان ما به شیعیان نسل بعدند.

مجال اندک اجازه نمی‌دهد که همه آن کلام شریف که لبریز از حقایق است نقل گردد و شرح و تفسیر شود. در بخشی از آن، امام علیه‌السلام به حسن می‌گوید: «مائیم آن ذریه مصطفی، نه تو و امثال تو ای حسن!» و بالاخره مفاد کلام امام علیه‌السلام این است که: تو فقیه اهل بصره نیستی؛ بل جاهل اهل بصره‌ای.

ملاحظه می‌کنید که در این حدیث شریف، دو خط تفسیری یکی خط سیر امن و امان و دیگری خط سیر شک و ضلال تصویر شده که در طول تاریخ اسلام، از ابتدا تا امروز جریان دارد. حسن بصری در خط سیر دوم قرار دارد و البته این بدان معنا نیست که باطل مطلق است، بلکه سخنانش مجموعه‌ای از حق و باطل است، همانند همه کسانی که در خط سیر دوم قرار دارند در حالی که خط سیر امامان شیعه علیهم‌السلام حق مطلق است و سخن آنان که در مسیر دوم سیر می‌کنند، باید با آنان سنجیده شود.

ذیلاً دو نمونه از تفاسیر حسن را می‌آوریم؛ یکی از مجمع‌البیان طبرسی و دیگری از تفسیر ابوالفتوح رازی تا معلوم شود که جایگاه حسن در تفاسیر شیعه کجاست؟ به خصوص به آنچه در مجمع‌البیان آمده، توجه کنید. زیرا مؤلف محترم آن را «مهم‌ترین تفاسیر شیعه»^{۷۰} می‌داند و در موارد متعدّد از کتاب، تکیه و تأکید دارد که حسن بصری دومین کسی است که بیش از همه، از اقوال او در تبیین معانی قرآن استفاده می‌شود. نیز مؤلف محترم هشدار می‌دهد که مراقب باشید طبرسی صاحب مجمع‌البیان با طبرسی صاحب احتجاج اشتباه نشود: «این طبرسی (ابومنصور احمد بن علی) با طبرسی معروف (ابوعلی فضل بن حسن) مؤلف مجمع‌البیان (مهم‌ترین تفاسیر شیعه) اشتباه نشود. زیرا در کتاب طبرسی معروف، حسن بصری دومین کسی است که بیش از همه از اقوال و روایات او برای تبیین مفاهیم و معانی قرآن استفاده می‌شود.»^{۷۱} این هشدار برای آن است که طبرسی صاحب احتجاج به جرم این که در کتاب خود روایاتی در ردّ حسن بصری آورده، از درجه اعتبار ساقط است. اکنون ببینیم طبرسی صاحب «مهم‌ترین تفاسیر شیعه» که از نظر مؤلف، معوف و مقبول است، قول حسن را در تفسیر خود به چه منظور نقل می‌کند.

۱. در ذیل آیه شریفه: «ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات»^{۷۲}، طبرسی^{۷۳} مباحثی را مطرح می‌کند. یکی از آنها درباره مرجع ضمیر «هم» در «فمنهم» است. در این جا اختلاف است و دو قول وجود دارد. لطفاً توجه کنید: عین عبارت طبرسی را می‌آورم: «احدهما انه يعود الى العباد و تقدير الكلام: فمن العباد ظالم. و روى نحو ذلك عن ابن عباس و الحسن و قتادة و اختاره المرتضى قدس الله روحه من اصحابنا»^{۷۴} «یکی از دو قول این است که به «عباد» برمی‌گردد و کلام بدین‌گونه درمی‌آید که: بعضی از بندگان ظالمند». این قول، مرجع ضمیر «هم» را کل «عباد» می‌داند که در قسمت پیشین این آیه آمده یعنی «الذين اصطفينا من عبادنا». پس مقسم، اقسام سه‌گانه بعدی، «عباد» یعنی «همه بندگان» است. این قول از ابن عباس و حسن بصری و قتاده روایت شده است. اکنون طبرسی این عبارت را می‌آورد: «و اختاره المرتضى قدس الله روحه من اصحابنا»: از اصحاب ما، سیدمرتضی قدس‌الله روحه همین قول را برگزیده است. از دقت در عبارت رسا و دلگشای طبرسی اولاً این نکته عیان می‌شود که وی حساب سیدمرتضی را از آن سه تن جدا کرده و با تعبیر «قدس الله روحه» برای تقدیس روح او دعا کرده و به او ادای احترام نموده است. ثانیاً با آوردن قید «من اصحابنا» میان سیدمرتضی و آنان مرزبندی کرده. ثالثاً مفهوم مخالف این که سیدمرتضی «از اصحاب ما» است. این است که آنان از جمله حسن بصری «من اصحابنا» نیستند.

حال ممکن است این سؤال به ذهن برسد که چگونه قول سیدمرتضی علیه‌الرحمه با قول حسن بصری مطابق است؟ پاسخ این است که اولاً ما نگفتیم که همه اقوال حسن بصری باطل است بلکه وی چنانکه ذکر شد - مجموعه‌ای از حق و باطل است. همچنین نسبت به دیگران هیچ امتیازی ندارد؛ یعنی او نیز مانند همه مفسران و بزرگان اهل سنت، که در برابر خط اهل بیت قرار دارند، سخنانی می‌تواند درست باشد و می‌تواند نادرست باشد. ثانیاً در این مورد قول سیدمرتضی با آنان متفاوت است و به ظاهر با قول آنان هماهنگ می‌نماید.

توضیحی که طبرسی بلافاصله پس از ذکر نام سیدمرتضی می‌آورد، این تفاوت را آشکار می‌کند: «قال والوجه فيه انه لما علق توريث الكتاب بمن اصطفاه من عباده بين عقبيه انه اما علق وراثته الكتاب ببعض العباد دون بعض» سیدمرتضی در توجیه قول خود چنین گفته است که چون به ارث رسیدن کتاب، متعلق به برگزیدگان از عباد

این کتاب در برخی از موارد، به شیوه‌ای نامطلوب و غیرمجاز دست به گزینش زده که می‌توان از آن به «گزینش در گزینش» یاد کرد. شاخص این نحو گزینش غیرمجاز این است که حاصلش جفا به خواننده حقیقت‌جو است و باعث می‌شود که قضاوت او گرفتار اضطراب شود.

شده، پس از آن تبیین شده است که وراثت کتاب متعلق است به برخی از بندگان، نه همه آنها. بنابراین تفاوت دو قول این می‌شود که در عین حال که هر دو قائلند که «هم» به عباد بازمی‌گردد، مفاد قول حسن بصری این است که همه «عباد» را شامل می‌شود، ولی قول سیدمرتضی این است که درست است که مرجع هم «عباد» است، اما همه «عباد» را دربر نمی‌گیرد، بلکه شامل عبادی است که اصطفا شده‌اند. این دو قول دقیقاً همان چیزی است که شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود آورده^{۷۵} و می‌گوید: «و قوله: الذين اصفيانا من عبادنا، در او دو قول گفتند؛ مخالفان ما گفتند: مراد جمله امت‌اند. و در اخبار ما آمد که مراد ائمه معصوم‌اند».

ادامه بحث طبرسی در ذیل آیه شریفه مذکور و در آن فرق سه گانه یعنی «ظالم لنفسه»، «مقتصد» و «سابق بالخیرات» این است که در آن جا نیز به تبع قسمت پیشین آیه دو قول است: قول اول را طبرسی بر اساس روایاتی که ابودرداء، عایشه و عمر بن الخطاب نقل کرده‌اند، توضیح می‌دهد.^{۷۶} پس از آن طبرسی کاملاً در نقطه مقابل قول اول، قول اهل بیت را می‌آورد: «و روی اصحابنا عن میسر بن عبدالعزیز عن الصادق علیه السلام انه قال الظالم لنفسه منا من لا يعرف حق الامام و المقتصد منا العارف بحق الامام و السابق بالخیرات هو الامام»^{۷۷} یعنی اساساً تفسیر این آیه برخلاف قول اول، باید بر اساس مرکزیت امام صورت گیرد: ظالم لنفسه کسی است که حق امام را نمی‌شناسد. مقتصد کسی است که حق امام را می‌شناسد و سابق بالخیرات خود امام است.

۲. در ذیل همین آیه شریفه به تفسیر ابوالفتوح رازی^{۷۸} مراجعه می‌کنیم. دقیقاً همین دو قول و همین صف‌بندی به وضوح مشاهده می‌شود. قول اول که این سه دسته را با ملاک دیگری غیر از مرکزیت امام تفسیر می‌کند، با توضیحات مختلف از جانب عایشه، زهری، ابوبکر وراق، حسن بصری، مجاهد، قتاده، عبدالله عباس، بکر بن سهل الدمیاطی، سهل بن عبدالله، عمر خطاب و دیگران گفته شده است. در مقابل آنها قول دوم است که از سوی امام صادق علیه السلام و امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقل شده است.

ابوالفتوح، قول حسن بصری، مجاهد و قتاده را چنین نقل می‌کند: «گفتند ظالم لنفسه، اصحاب المشاهد باشند، و مقتصدان، اصحاب المیمنه باشند و السابقون آنان باشند که سبق برده باشند و مقرب باشند»^{۷۹} در برابر، قول دوم را از حضرت رضا علیه‌السلام چنین نقل می‌کند: «در مجلس مأمون از این آیت پرسیدند در مرو که آیت عام است در جمله امت یا خاص است در عترت؟ گفت: بل خاص است در عترت»^{۸۰} در پایان بحث، حاصل آن را چنین آورده است: «و اصحاب ما گفتند: آیت خاص است به اهل البیت»^{۸۱}

ملاحظه می‌کنید که در ذیل این آیه شریفه؛ در دو تفسیر مهم شیعی که مورد تأکید مؤلف محترم است، برخلاف ادعای ایشان، قول حسن بصری به منظور تبیین معانی و مفاهیم قرآن نقل نشده، بلکه به عنوان قول مخالف، در برابر قول امامان معصوم شیعه علیهم السلام و به تبع آنان «اصحابنا» ذکر شده است. کاملاً روشن و هویدا است که علمای بزرگ شیعه امثال شیخ طوسی، طبرسی و ابوالفتوح رازی و قوف و معرفت کامل داشتند که از ناحیه ائمه علیهم السلام که در خانه وحی به دنیا آمده و علم آموخته‌اند، و مفسران راستین قرآنند و راسخ در علم و عالم به تأویلند، آن قدر معانی و حقایق قرآنی تبیین شده است که در این باب نیازی به امثال حسن بصری نیست. این ادعا که حسن بصری در تفاسیر شیعی، دومین کسی است که بیش از همه، اقوال او برای تبیین معانی و مفاهیم قرآن ذکر شده، مستلزم این است که بگوییم بدون حسن بصری، ما گرفتار فقر تبیین معانی و مفاهیم قرآنیم و این سخن برای هیچ یک از شیعیان که عارف به حق امام معصوم علیه‌السلام، و ارادتمند آستان اهل بیت علیهم السلام و دلدادۀ حدیث «ثقلین» باشد، به هیچ‌وجه قابل قبول نیست.

نکته‌ای که در پایان این قسمت از بحث، و درباره نمونه مذکور از اقوال حسن، لازم است گفته شود، این که امثال نمونه مذکور در تبیان، مجمع البیان، ابوالفتوح و سایر تفاسیر شیعی موج می‌زند. خدا را شاهد می‌گیرم که بدون انتخاب خاص، یک جلد از مجمع البیان (۷ و ۸) برداشتم و گشودم و به آیه شریفه مذکور و مباحثی که نقل شده رسیدم و همان آیه را در ابوالفتوح پیدا کردم، و به مطالعه مباحث ذیل آن پرداختم؛ مرادم این است که برای پیدا کردن نمونه مذکور هیچ زحمتی نکشیدم. شما خواننده گرامی این سطور نیز هر یک از مجلدات هر یک از تفاسیر شیعی را که دلتان می‌خواهد بردارید و هر کجای آن را که می‌خواهید، بکشایید. شاید در همان صفحه و شاید یکی دو صفحه قبل و بعد آن، دقیقاً همان وضعیت را خواهید دید که در ذیل آیه مذکور مشاهده کردید.

ج. اشکالات محتوایی

به اقتضای چارچوب مقاله بسیار کوشیدم که بررسی‌ها را کوتاه بیاورم و از آوردن پاره‌ای از بحث‌ها چشم‌پوشم. از سوی دیگر به جهت ضیق مجال، اساساً به اشکالات ساختاری کتاب نپرداختم؛ چرا که پرداختن به آن نیاز به

در این کتاب تفسیرها و استنباط‌هایی بر اساس متون تاریخی یا روایات یا تفاسیر صورت گرفته که بسیاری از آنها مخدوش است. ریشه اکثر این خدشه‌ها و اشکالات را می‌توان در آن‌جا یافت که مؤلف محترم، محل نزاع، یعنی تشیع حسن بصری و تسلیم او در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه دیگر صلوات الله علیهم را جدی تلقی نکرده و مسئله کتاب نمی‌داند بلکه آن را مفروض گرفته است.

طرح مباحثی دارد که از اندازه یک مقاله بیرون است. در طرح اشکالات محتوایی ذکر مجدد این نکته خالی از فایده نیست که اساساً نقد ما با توجه به محل نزاع یعنی تشیع حسن بصری است. کتاب حاضر به لحاظ محتوا اشکالات فراوان دارد که بررسی همه آنها خواهان کتابی دیگر است. بنابراین فقط درباره دو اشکال از مهم ترین آنها به اختصار گفتگو می‌کنیم:

اشکال اول: در مجامع روایی شیعه از قبیل اصول کافی، من لایحضره الفقیه، استبصار و بحار الانوار، همچنین در بعضی کتاب‌های علمای بزرگ شیعه مانند امالی سیدمرتضی و احتجاج طبرسی روایاتی از ائمه علیهم السلام در رد و تکذیب و طرد حسن بصری وارد شده که بدون تردید حداقل حاصل آنها تضعیف حسن است. شیخ محیی الدین مامقانی در باورقی تنقیح المقال^{۸۲} پس از همه مباحثی که درباره حسن در متن و در مستدرک آمده به جمع‌بندی می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که: «فالقول بأن الرجل ضعیف اقل مایقال فیه، و من هنا اتفق اصحابنا علی تضعیفه».

فعلاً با متون روایی که درباره حسن آمده کار داریم و با مباحث تاریخی کاری نداریم. اگر بخواهیم نشان دهیم که این مجموعه روایات و احادیث که در ذم و تکذیب حسن وارد شده، بنا به جهاتی مخدوش و فاقد اعتبار است، باید به گونه‌ای روشمند یعنی مطابق اصول نقد حدیث، تک تک این روایات را مورد نقد و بررسی قرار دهیم و به گونه‌ای کاملاً شفاف، مقبول و مستدل آشکار کنیم که هر یک از آنها یا به لحاظ سند و یا از حیث متن و دلالت و یا هر دو ضعف دارد و مردود است. برای این کار لازم است که در کتاب، فصلی مستقل بکشاییم - و این نکته به بحث در ساختار کتاب بازمی‌گردد - و با صبر و حوصله، بدون حب و بغض، فارغ از هرگونه پیشداوری، و کاملاً دور از شتاب و جنجال و غوغا به مطالعه و بررسی بنشینیم.

به جهت ضیق مجال، در این جا فقط ادعا می‌کنم - و در فرصت مناسب حاضرم اثبات کنم - که هیچ یک از روایات موردنظر، مطابق شیوه فوق مورد نقد و بررسی واقع نشده است. همه مطالبی که مؤلف محترم در نقد این روایات آورده، ریشه در قاعده «حُبک الشیء یعمی و یصم» دارد. در میان این مطالب به وضوح می‌توان ادعاهای بی‌دلیل، مغالطه، جواب‌های نقضی و جدلی بی‌ثمر، قیاس‌های مع الفارق، مصادره به مطلوب، گاه تحریف، و پیشداوری را به وضوح دید و نشان داد. در این نقد و بررسی روایات از جانب مؤلف محترم، تنها چیزی که بسیار کم‌رنگ و ضعیف است، مباحث روشمند در نقد حدیث است. به منظور دیدن این وضعیت به فصل شانزدهم کتاب، با عنوان «مخالفت حسن با امامان شیعه؟» مراجعه کنید. ذیلاً یک نمونه از این روایات را از متون روایی نقل می‌کنیم و نقد مؤلف را درباره آن مورد بررسی قرار می‌دهیم:

در فروع کافی: کتاب المعیشتة، باب ۳۳، الصناعات؛
و در استبصار: کتاب المکاسب، باب ۱۲ ماکره من انواع المعایش، ح ۲۳۹۲؛ و در من لایحضره الفقیه: کتاب المعیشتة، باب ۳۷۲ المعایش و المکاسب و الفوائد و الصناعات، ح ۳۵۸۶؛ و در بحار الانوار: ج ۴۲، باب حال الحسن البصری، ص ۱۴۳^{۸۳}، حدیثی نقل شده است که در آن امام باقر علیه‌السلام، حسن بصری را کاذب معرفی کرده است. متن حدیث را از فروع کافی نقل می‌کنیم:

محمد بن یعقوب کلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن

صالح بن السندی عن جعفر بن بشیر عن خالد بن عماره عن سدید الصیرفی.

قال: قلت لابی جعفر علیه السلام: «حدیث بلغنی عن الحسن البصری فان کان حقاً

فان الله و انا الیه راجعون.» قال: «و ماهو؟» قلت: «بلغنی ان الحسن کان یقول: لو

غلی دماغه من حرّ الشمس ما استظلّ بحائط صیرفی، و لو تنفّدت کبده عطشاً لم یستسق

من دار صیرفی ماء، و هو عملی و تجارتی و فیه بنت لحمی و دمی، و منه حجّی و عمرتی.»

فجلس ثم قال: «کذب الحسن، خذ سواءً و أعط سواءً، فاذا حضرت الصلاة فدع ما فی یدک

و انفض الی الصلاة، أما علمت ان اصحاب الکهف کانوا صیارفة.»

مضمون حدیث این است که روزی سدید صیرفی خدمت امام ابو جعفر علیه‌السلام رسید و گفت:

سخنی از حسن بصری به گوشم رسیده که اگر درست باشد، کارم تمام است. حضرت فرمود: چه سخنی؟

در این کتاب به خصوص

روی جایگاه تفسیری

حسن بصری بسیار تکیه

و تأکید شده و از طریق

آرای تفسیری وی که در

تفسیر شیعی نیز فراوان

یافت می‌شود،

مؤلف می‌خواهد تشیع

حسن را اثبات کند؛ و

در این جهت تا آن جا پیش

می‌رود که اگر کسی در

تفسیر خود آرا و اقوال

حسن را نقل کرده،

او را از ستایشگران و

مدافعان حسن به شمار

آورده است.



سدیر گفت: شنیده‌ام که حسن می‌گفت: «اگر مغزم بر اثر حرارت خورشید به جوش آید به سایه دیوار صراف پناه نمی‌برم و اگر جگرم از تشنگی بسوزد از خانه صراف آب نمی‌نوشم». در حالی که صرافی کار و بار من است؛ گوشت و خونم از آن به وجود آمده و با درآمد صرافی به حج و عمره رفته‌ام.

پس از این که سدیر صیرفی - که حرفه و شغلش خرید و فروش پول بوده - قول حسن بصری را در مذمت و تقبیح حرفه صرافان برای امام باقر علیه السلام نقل می‌کند، حضرت می‌فرماید: «حسن دروغ گفته است». سپس به سدیر راه درست و حلال صرافی را تعلیم می‌دهد و توصیه می‌کند که وقت نماز، دست از کار بشوی و به سوی نماز بشتاب. در پایان به سدیر می‌فرماید: آیا نمی‌دانی که اصحاب کهف نیز، صیرفی بودند؟ اکنون ناگزیرم عین مطالب مؤلف در نقد و رد این حدیث را بیاورم تا مدعایم در نقد حدیث مؤلف، تا اندازه‌ای آشکار گردد:

«در روایت که مجلسی نقل کرده آمده است که امام باقر (ع) حسن را به دلیل سخن وی در نکوهش صیرفیان (صرافان و کسانی که به داد و ستد انواع پول می‌پردازند) تخطئه فرمود. ولی این روایت - علاوه بر این که مجلسی خود آن را مجهول خوانده - به دلایل متعدّد درست نیست. زیرا:

اولاً در متون حدیثی شیعه، روایات متعدّدی به ویژه از امام صادق (ع)، در نکوهش صیرفیان آمده؛ از جمله حدیثی از امام صادق (ع) که مجلسی آن را موقّق شمرده، و در آن، از اشتغال به پنج شغل منع شده است و اولین آنها شغل صیرفیان؛ و این هم ترجمه بخش مربوط به آن از حدیث مزبور: «فرزندت را به دست صیرفی مسپار؛ زیرا صیرفی از رباخواری در امان نیست.»^{۸۴} و هر توجیهی برای احادیث مزبور بتوان کرد، برای سخن حسن نیز می‌توان کرد.

ثانیاً در کلام منسوب به امام باقر (ع) - در تخطئه سخن حسن در نکوهش صیرفیان - آمده است که اصحاب کهف، صیرفی بوده‌اند. حال آن که در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است که اصحاب کهف صیرفی به معنی کسی که شغل او مبادله پول با پول است نبوده‌اند؛ بلکه صیرفی و صراف کلام بوده‌اند. که روایت دوم، روایت اول را تخطئه می‌نماید؛ و اگر صیرفی را به معنای مذکور در روایت حسن بصری در نکوهش صیرفیان - به معنی کسانی که به داد و ستد انواع پول می‌پردازند - گرفت. به هر حال مجموع این قرائن، حاکی از نادرستی انتساب کلام مزبور به امام باقر (ع) در تخطئه حسن است.

از همه اینها گذشته، بر فرض محال که این روایت درست باشد، چیزی بیش از این نیست که حسن در مورد مسئله‌ای، آن هم نه مربوط به اصول و ضروریات دین و مذهب، اظهارنظری کرده؛ و امام (ع) سخن او را نادرست شمرده است. همین‌ا ولی مگر ابراز نظری ناصحیح، حتی در مورد مسئله‌ای از این قبیل، موجب مطرود شدن است؟ یا مگر توقع این بوده که حسن معصوم باشد و کوچک‌ترین اشتباهی از او سر نزنند؟^{۸۵} اصلاً مایل نیستم سخنی بگویم که مؤلف گرانقدر جناب استاد ثبوت آورده گردد اما چه کنم که پای حقیقت در میان است و این بنده در مقام نقد و بررسی است. ای کاش وارد این نقد نشده بودم. امیدوارم جناب ثبوت از این بحث طلبگی رنجیده خاطر نگردد.

اگر بخواهیم سستی، نادرستی، سخافت و آشفتگی مطالب فوق را با دقت و تفصیل بازنماییم، و نشان دهیم که در این ۲۳ سطر چه اشکالات و چه ابهام‌ها و چه اغلاط و چه قدر ادعای بی دلیل و چه اندازه جفای به خواننده وجود دارد، و از سوی دیگر چگونگی ارتباط این مطالب را با بسیاری از مطالب دیگر در کل کتاب، و تناقضات آنها را بیان کنیم، یک رساله مفرده می‌شود. راست هنر بزرگی است که کسی بتواند این همه آشفتگی را در یک صفحه بگنجانند. ذیلاً فهرست مختصری از این اشکالات را ذکر می‌کنیم:

۱. متن روایت یا ترجمه آن نیامده است تا خواننده دقیقاً بداند که مشکل سدیر چه بوده و حسن چه گفته و امام چه فرموده است؟
۲. این در حالی است که مؤلف محترم بارها در کتاب از این و آن شکوه می‌کند که چرا مطالب را به صورت کامل نقل نمی‌کنند؛ از جمله سخنان ابن ابی العوجاء، و روایت شیخ صدوق در توحید.^{۸۶}
۳. مهم‌ترین کتب حدیثی شیعه این روایت را نقل کرده‌اند و مؤلف می‌گوید: «روایت دیگری مجلسی نقل کرده است.»
۴. مؤلف می‌دانسته که علاوه بر مجلسی، منابع دیگر از جمله شیخ صدوق آن را نقل کرده‌اند^{۸۷} و در عین حال در نقل و نقد حدیث، از منابع دیگر سخن نگفته است.
۵. در فصول بعد وقتی سخن از این روایت به میان می‌آید، می‌گوید: «نادرستی این روایت را قبلاً باز نمودیم»^{۸۸}

پرسش نگارنده از مؤلف
گراقتدر این است که آیا
از مفسران شیعی کسی
هست که اگر قول حسن
در تفسیر قرآن مخالف
با قول ائمه علیهم السلام
باشد، بپذیرد؟ اگر نه،
پس اقوال حسن با همه
کثرت و فراوانی‌اش در
تفاسیر شیعه، همانند
اقوال سایر مفسران اهل
سنت است؛ و کثرت
آرای تفسیری او
امتیازی برای او
محسوب نمی‌شود.

و مرادش همین مطالبی است که در این جا آورده است.

۶. مطالبی که حسن دربارهٔ صیرفیان گفته صرفاً «نکوهش» نیست، بلکه حکایت از آن دارد که شخص صرّاف و مال و اموال و متعلقات او و حتی دیوار خانهٔ او و بدتر از آن سایهٔ دیوارش چنان کثیف، پلید و نجس است که اگر آدمی از شدت گرما و حرارت تابش خورشید، مغزش به جوش آید، نباید به سایهٔ دیوار خانهٔ او بخزد؛ مبادا آلوده گردد و گناه او دامنش را بگیرد.

۷. کلمهٔ «تخطئه» که مؤلف آورده و می‌گوید امام (ع) حسن را تخطئه کرده، در عین حال که درست است، حق مطلب را ادا نمی‌کند. در متن روایت آمده است که امام فرمود: کذب الحسن؛ یعنی حسن دروغ گفته است. نسبت دادن دروغ‌گویی به کسی، البته تخطئه هست؛ اما چیزی به مراتب افزون‌تر دارد.

۸. مؤلف، نقد روایت را چنین آغاز می‌کند: «این روایت - علاوه بر این که مجلسی خود آن را مجهول خوانده - به...» پس نخستین اشکال مؤلف، این است که مجلسی آن را «مجهول» خوانده. یعنی چه؟ مگر روایت هم مجهول می‌شود؟ این که روایتی مجهول باشد، یعنی کجایش عیب دارد؟ چرا عین عبارت مجلسی را از مرآت العقول نقل نکرده‌اید؟

۹. بسیار خوب؛ مجلسی آن را «مجهول» خوانده و به نظر مؤلف، معیوب دانسته است. منابع دیگر چه؟ شیخ صدوق دربارهٔ آن چه گفته است؟ کلینی چه گفته است؟

۱۰. مؤلف می‌گوید که «این روایت علاوه بر این که مجلسی آن را مجهول خوانده، به دلایل متعدّد درست نیست.» در این جا باید پرسید که: اولاً «درست نیست» یعنی چه؟ چه چیزش درست نیست و کجایش درست نیست؟ سندش یا متنش؟ از مطالب بعدی می‌توان فهمید که مؤلف می‌خواهد بگوید متن روایت درست نیست. اما کجای متن؟ در متن چندین مطلب آمده است. برای نقد متن باید معین کرد که کدام مطلب، مخدوش است. ثانیاً اگر مرادتان از «دلایل متعدّد» همان چیزی است که با «اولاً» و «ثانیاً» آمده است، در این صورت اگر به جای «دلایل متعدّد» می‌گفتید: «دو دلیل» پسندیده‌تر بود.

اکنون به بررسی دلیل اول مؤلف در اثبات «درست نبودن» روایت می‌پردازیم. دلیل اول این است: «در متون حدیثی شیعه، روایات متعدّدی به ویژه از امام صادق (ع) در نکوهش صیرفیان آمده»:

۱۱. قید «به ویژه از امام صادق» که در دلیل فوق آمده، به چه معناست؟ این ویژگی چه چیز را به دلیل ما می‌افزاید؟ اگر این روایات از امام صادق (ع) نبود، و از امام باقر (ع) بود، آیا چیزی تغییر می‌کرد؟ با توجه به اشکال بعد، اگر این روایات از امام باقر (ع) می‌بود، شاید قید «به ویژه» معنای محصلی می‌یافت.

۱۲. این دلیل که «روایات متعدّد به نکوهش صیرفیان پرداخته‌اند» چگونه دلالت می‌کند که آن روایت درست نیست؟ به عبارت دیگر چه رابطه‌ای برقرار است میان «نکوهش صیرفیان» است. صورت استدلال مؤلف بدین گونه است: حسن بصری صیرفیان را نکوهش کرده است. امام باقر (ع) عمل حسن بصری را در نکوهش صیرفیان مردود دانسته است. امام صادق (ع) صیرفیان را نکوهش کرده است. پس آن روایت درست نیست.

اما مغالطه: در قید «نکوهش صیرفیان» مغالطه صورت گرفته است. در اشکال شمارهٔ ۶ گفتیم که کار حسن بصری، صرف نکوهش صیرفیان نبوده است. اما مؤلف، آن را به «نکوهش» تقلیل داده تا در این جا بتواند «نکوهش صیرفیان» توسط امام صادق (ع) را دلیل مخدوش بودن آن روایت بدانند. پس از این دربارهٔ مراد از نکوهش شغل صرافی سخن خواهیم گفت. اکنون می‌خواهیم با قبول این که هم امام صادق (ع) و هم حسن بصری صیرفیان را نکوهش کرده‌اند، بدانیم که چگونه نکوهش آنان از سوی امام صادق (ع) به نادرستی آن روایت می‌انجامد؟ ممکن است مؤلف بگوید که این دو روایت با هم تعارض دارند. بسیار خوب، به فرض این که بتوانید این تعارض را اثبات کنید، سؤال این است که چرا بر اثر این تعارض، روایت اول باید نادرست باشد و سقوط کند؟ آیا صرف علاقهٔ شما به حسن بصری کافی است برای این که روایتی که در آن تکذیب وی آمده ساقط شود. چرا روایت اول که از امام باقر (ع) است و تقدم زمانی دارد باعث سقوط روایت دوم نشود؟ و چرا بر اساس قاعدهٔ تعارض، البته در آن جا که تعارض کامل صورت گیرد، سخن از تساقط نگوییم؟ بدین ترتیب استدلال شما با آن مغالطه و این اغلاط هیچ‌گونه کارایی در اثبات نادرستی روایت سدید صیرفی ندارد.

۱۳. چرا متن آن روایات متعدّد را که در نکوهش صیرفیان است نیاورده‌اید تا معلوم شود که امام صادق (ع) در مورد صیرفیان چه فرموده و با آنچه حسن بصری در مورد صیرفیان گفته است چه تفاوتی دارد؟

۱۴. صحت و اعتبار این روایات متعدّد، از کجا معلوم شده است؟ گفته‌اید که: «مجلسی آن را موثق شمرده». اولاً در کجا مجلسی آن را موثق شمرده؟ چرا مأخذ آن را ذکر نکرده‌اید؟ ثانیاً آیا توثیق مجلسی کفایت می‌کند؟

فردی با این همه اشتباه
راه، که امام معصوم علیه
السلام تکذیبش کرده است،
چگونه «گنجینه‌دار علم و
عرفان» نامیده‌اید؟!



ثالثاً چگونه است که در این جا توثیق مجلسی پذیرفته است، اما آنجا که بر ضد حسن بصری، نقل روایت می‌کند، سخن علامه شعرايي را به یاد می‌آورید و متذکر می‌شوید که مجلسی «در بسیاری از موارد به روایاتی استناد می‌کند و آنها را به عنوان حجت عرضه می‌کند که در مقایسه با هزاران احادیثی که او ضعیف شمرده، هم به لحاظ سند و هم به لحاظ محتوا، خیلی سست‌تر است؛ و کثیری از آنها اصلاً سند ندارد، و نه تنها قرائنی بر صحت آنها موجود نیست، که قرائن متعدّد بر کذب و بطلان آنها هست.»^{۸۹}

۱۵. مطابق ارجاع مؤلف در پاورقی (ص ۲۲۴) مراد وی از این روایات متعدّد، سه روایت در جلد ۱۰۰ بحار^{۹۰} است که وقتی به آنها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم آنچه در این روایات درباره حرفه صرّافی آمده کاملاً با آنچه حسن بصری گفته متفاوت است. و اطلاق «نکوهش صیرفیان» بر هر دو، صرف اشتراک لفظی است. سخن حسن را درباره صیرفیان ملاحظه کردید. در روایاتی که از ائمه علیهم السلام رسیده، شغل صرّافی از مشاغل مکروه است. در استبصار، حرفه صرّافی در باب ۱۲ کتاب المکاسب آمده که عنوانش چنین است: «ماکره من انواع المعایش». اما سه روایت: در روایت اول اسحاق بن عمّار می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم خداوند به من پسری داده است. سپس از امام راهنمایی می‌طلبید که پسرش را وقتی بزرگ شد به چه کاری مشغول کند. در این جا است که امام علیه السلام سخن از آلودگی صرّافی به ربا می‌گوید و به او سفارش می‌کند که فرزندش را به حرفه صرّافی نفرستد. میان این بیان و این فضا با آنچه حسن گفته تفاوت از زمین تا آسمان است. در روایت دوم و سوم، اساساً قید «أكلت الرّبا منهم»^{۹۱} آمده که صفت احترازی و مقسّم است. یعنی صیافه بر دو قسم‌اند، برخی از آنها آلوده به ربایند نه همه آنها.

۱۶. در پایان دلیل اول بر نادرستی آن روایت، مؤلف محترم چنین می‌گوید: «هر توجیهی برای احادیث مزبور بتوان کرد، برای سخن حسن نیز می‌توان کرد». این تعبیر، خود حاوی چند اشکال است: اول این که مؤلف محترم فراموش کرده است که این دلیل را اقامه کرده است بر نادرستی آن روایت. اگر آن روایت، نادرست است، سخن حسن نیز بخشی از آن روایت است؛ و اگر مراد از «نادرست» مثلاً جعلی بودن روایت باشد، سخن حسن نیز به تبع کل روایت که جعلی است، جعلی خواهد بود. مگر این که بگوییم مراد مؤلف از نادرستی روایت، نادرستی آن بخش از روایت است که امام باقر علیه السلام فرموده است: «كذب الحسن». به همین جهت بود که در اشکال شماره ۱۰ گفتیم که مراد از «درست نیست» باید روشن شود. دوم این که این بیان، بیانی نقضی و جدلی است که در ضمن اشکالات روشی کتاب برشمردیم و از این گونه تعابیر در کتاب، فراوان یافت می‌شود. سوم این که مؤلف محترم، گویا هیچ تفاوتی میان امام معصوم علیه السلام و حسن بصری قائل نیست. سخن امام، عین حقیقت است و برای شیعه حجّیت مطلق دارد، و چنین نیست که باید توجیه شود تا پذیرفته گردد. در حالی که حسن بصری فردی است مانند همه آدمیان؛ می‌تواند درست بگوید و می‌تواند درست نگوید.

سخن ما در بیان اشکالات نقد مؤلف به روایت سُدیر صیرفی به درازا کشید. به همین جهت نقد دلیل دوم ایشان را که آن نیز بسیار حرف و سخن دارد نمی‌آوریم و فقط اشاره می‌کنیم که این دلیل نیز مانند دلیل اول، بر همه چیز دلالت دارد جز بر درست نبودن روایت سُدیر صیرفی. ذیلاً دو سه نکته درباره بند پایانی نقد مؤلف به روایت مذکور می‌آوریم:

نکته اول: مؤلف می‌گوید که «از همه اینها گذشته، بر فرض محال که این روایت درست باشد...». اصلاً قابل فهم نیست که چرا باید درست بودن این روایت محال باشد؟ شما چه سخن قابل قبول و معقولی گفتید که سبب شود درستی این روایت محال گردد؟

نکته دوم: گفته‌اید که اگر هم این روایت درست باشد، چیز مهمی اتفاق نیفتاده است. حسن اظهار نظر کوچکی کرده و امام (ع) آن را نادرست شمرده است. اصلاً این طور نیست. واقعاً بسیار مهمی اتفاق افتاده است. امام معصوم علیه السلام که سخنش برای همه شیعیان حجّت است، حسن بصری را کاذب معرفی کرده است. بنابراین اقوال وی نزد شیعیان فاقد اعتبار است.

اکثر کسانی که در این فصل به عنوان «ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه» آمده‌اند، یا از زمره بزرگان و علمای شیعه نیستند و یا از ستایشگران و مدافعان حسن نیستند.





نکنه سوم: مؤلف

می‌گوید که «مگر ابراز

نظری ناصحیح، حتی در مورد

مسئله‌ای از این قبیل، موجب مطرود

شدن است؟» پاسخ این است که پیش‌تر

در بحث تفضیل ملائکه بر پیامبران آوردیم

که قیاس حسن با شیخ صدوق مع الفارق است؛ چرا

که صدوق علیه الرحمه همان یک سهود را مرتکب شد، اما

مشکل حسن یکی دو تا نیست. آنجا شما گفتید که اشتباه حسن

همانند اشتباه صدوق است. این‌جا می‌گویید که مگر یک اظهارنظر ناصحیح،

باید باعث مطرود شدن شود؟ در موارد دیگری از این کتاب، اشتباهات دیگر او را به گونه‌ای

دیگر توجیه کرده‌اید. اکنون شما به سؤال ما پاسخ بدهید که فردی با این همه اشتباه را، که امام معصوم علیه

السلام تکذیبش کرده است، چگونه «گنجینه‌دار علم و عرفان» نامیده‌اید؟

یک‌بار دیگر نقد مؤلف بر روایت سُدیر را به همراه نقد و بررسی نگارنده در مورد آن بخوانید تا روشن شود که

مؤلف محترم درباره‌ی روایت مذکور همه چیز گفته‌اند الا سخنی که ارتباط مستقیم و معلوم با نقد روایت داشته باشد و

دلالت بر نادرستی آن کند. وضعیت نقدهایی که مؤلف بر سایر روایاتی دارد که دال بر ذم و قبح حسن است، کم و

بیش شبیه همین وضعیت است. در آن موارد نیز همین آشفتگی و بی‌سروسامانی وجود دارد و اکثر مطالبی که گفته

شده، خارج از قواعد نقد حدیث است. از همه اینها گذشته - مثلاً در ما نحن فیه یعنی نقد روایت سُدیر - آیا نباید در

قبول یا رد آن، به سنت علما و فقهای شیعه و عملکرد آنها درباره‌ی روایتی که در کتب اربعه و سایر منابع روایی آمده،

مراجعه کرد و دید آیا حتی یکی از آنان متن این روایت یا سند آن را تضعیف کرده است؟ بالفرض اگر روایتی مورد

قبول همه علمای شیعه قرار گرفته، رد بی‌اساس و غیرمستدل آن، مخالفت عنادآمیز با اجماع علمای شیعه نیست؟

اشکال دوم: در ارتباط با محل نزاع یعنی تشیع حسن بصری، دو فصل از کتاب یعنی فصل بیست و یکم و بیست

و دوم که درباره‌ی مخالفان حسن و مدافعان حسن از علمای شیعه است، اهمیت خاصی دارد. به جهت ضیق مجال از

نقد تفصیلی این دو فصل که می‌تواند ما را با جایگاه حسن بصری نزد علمای شیعه و دیدگاه‌های آنان درباره‌ی وی

کاملاً آشنا کند، چشم می‌پوشیم و درباره‌ی این دو فصل به اختصار دو بحث را مطرح می‌کنیم؛ در یکی نکاتی کلی

را درباره‌ی محتوای این دو فصل می‌آوریم و در دیگری بیان مؤلف محترم را در نقل دیدگاه مامقانی مورد بررسی

قرار می‌دهیم.

بحث اول: درباره‌ی این دو فصل منصفانه نیست. توضیح بیشتر این است که در فصل بیست و یک کوشش شده

است که با ذکر فقط چند تن از علمای شیعه، و بعضاً تضعیف آنان و در مجموع تقلیل کمیت مخالفان، از شدت

مخالفت و ضدیت با حسن کاسته شود. در حالی که اگر بخواهیم مخالفان وی را از علما در طول تاریخ تشیع فراهم

آوریم و اقوال و دیدگاه‌هایشان ذکر کنیم، یک کتاب مطلب خواهد شد. به عنوان نمونه قاضی سعید قمی در شرح

توحید صدوق ذیل همان روایتی که از ابن ابی العوجاء در ذم حسن بصری آمده می‌گوید: «ویل لمن کفره نمرود»^{۹۲}

نیز در ذیل حدیث ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام درباره‌ی صفات خدا، مطالبی را درباره‌ی شیعه اهل بیت علیهم

السلام می‌گوید و قائل است، علم حقیقی آن است که از جانب ائمه علیهم السلام به دست ما رسد: «هم خزائن

وحی الله و معادن حکمة الله فلیس العلم الا ما خرج عنهم فلیذهب الحسن (واضرا به) یمینا و شمالا فلیس

العلم الا هاهنا»^{۹۳} مصحح در پاورقی می‌گوید که قسمت اخیر عبارت مذکور، که درباره‌ی حسن است، فقره‌ای از یک

حدیث است که در بصائر الدرجات،^{۹۴} آمده، و شارح از آن به عنوان یک ضرب المثل استفاده کرده است. همچنین

محدث قمی در هدیه‌ی الاحباب و فقه المنتهی که قبلاً قولش را آوردیم و در کتاب اخیر ادعا می‌کند که «اکثر شیعه

او را منحرف می‌دانند». نیز شیخ عبدالله مامقانی صاحب تنقیح المقال که بعداً به آن خواهیم پرداخت و شیخ محیی

الدین مامقانی که پیش‌تر قول او را در ادعای اتفاق امامیه در تضعیف حسن آوردیم؛ و تقریباً همه فقهای معاصر را

می‌توان از مخالفان حسن به شمار آورد.

در مورد فصل بیست و دوم مباحث بسیاری قابل طرح است که با بحث و بررسی آنها کل این فصل و حتی

عنوانش یعنی «ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه» زیر سؤال می‌رود. نگارنده این سطور به

هیچ وجه نمی‌خواهد بگوید و نمی‌گوید که حسن بصری در میان علمای شیعه، مدافع ندارد؛ بلکه می‌خواهد بگوید

در فصل بیست و یک

کوشش شده است که با

ذکر فقط چند تن از

علمای شیعه، و بعضاً

تضعیف آنان و در مجموع

تقلیل کمیت مخالفان، از

شدت مخالفت و ضدیت با

حسن کاسته شود.

در حالی که اگر بخواهیم

مخالفان وی را از علما

در طول تاریخ تشیع

فراهم آوریم و اقوال و

دیدگاه‌هایشان ذکر کنیم،

یک کتاب مطلب

خواهد شد.



که اگر ما نخواهیم لشکرکشی کنیم و در این کار درصدد آن باشیم که بر سیاهی لشکر بیفزاییم؛ و اگر بخواهیم درباره حسن بصری، حقیقت را بدانیم، روش بحث و قواعد تحقیق اجازه نمی‌دهد که مباحث را این‌گونه که مؤلف محترم در این فصل آورده، مطرح کنیم. در حالی که مؤلف در جای جای کتاب فغان و شیون و شکوه کرده است که چرا دیگران همه مطالب را به درستی نقل نمی‌کنند، حذف می‌کنند، گزینش می‌کنند و حق را نمی‌گویند، خود ایشان در این فصل دقیقاً همین شیوه عمل کرده است. این بنده به ضرس قاطع می‌گوید و در جای خود اثبات می‌کند که اکثر کسانی که در این فصل به عنوان «ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه» آمده‌اند، یا از زمره بزرگان و علمای شیعه نیستند و یا از ستایشگران و مدافعان حسن نیستند. به عنوان نمونه از سیدمرتضی علم الهدی رحمه الله علیه یاد می‌کنم. در موارد متعددی از این کتاب و به خصوص در این فصل، سیدمرتضی به عنوان ستایشگر و مدافع حسن بصری به گونه‌ای بسیار نمایان و چشمگیر مطرح شده است؛ و چنانکه پیش از این مذکور افتاد مؤلف محترم در نشست نقد و بررسی کتاب گفت که «سیدمرتضی حسن را به عرش برده است» در حالی که به اعتقاد نگارنده نسبت دادن امثال این تعابیر به سید مرتضی عین افترا به او است. آنچه باعث شده است که مؤلف محترم در مورد سیدمرتضی - و البته بسیاری از کسانی که به رغم وی ستایشگر و مدافع حسن می‌باشند - به این قبیل نتایج برسد عواملی است که در مباحث پیشین به آنها اشاره شده است؛ از قبیل این که حسن بصری به نحو ما تقدم و پیش از تحقیق وی «گنجینه‌دار علم و عرفان» و به مثابه معیار حق و باطل تلقی شده است؛ نیز گزینشی بودن روش مؤلف؛ نیز استنباطات نامقبول. همه اینها دست به دست هم داده، عشق به حسن بصری نیز به آن اضافه شده و خشم ناشی از نوشته شدن یک کتاب بر ضد حسن (که مؤلف در مواردی از کتاب به آن اشاره می‌کند) نیز افزوده گردیده و باعث شده است که مؤلف، سیدمرتضی را از جمله ستایشگران و مدافعان حسن بداند و بگوید که وی حسن را به عرش برده است. اما واقعیت این است که سیدمرتضی به عنوان یکی از بزرگترین علمای شیعی در اوج انصاف و عدالت، آنچه را که درباره حسن می‌دانسته از خوب و بد آورده است. این مؤلف محترم است که با روش خاص خود اولاً گزینش می‌کند و آنچه را سیدمرتضی در ذم حسن آورده، ندیده می‌انگارد یا توجیه می‌کند و ثانیاً نکات مثبتی را که سیدمرتضی آورده به گونه‌ای خاص قرائت می‌کند و از آن معنای خاصی را استنباط می‌نماید و نتیجه می‌گیرد که سیدمرتضی حسن را به عرش برده است.

نمونه گزینش حذفی این است: در امالی آمده است که به امام سجّاد علیه السلام گفتند که حسن می‌گوید: «لیس العجب ممّن هلك كيف هلك، بل العجب ممّن نجى كيف نجى» امام علیه‌السلام قول حسن را ردّ کرد و چنین فرمود: «لیس العجب ممّن نجى كيف نجى، بل العجب ممّن هلك كيف هلك». در این گونه موارد که در کتاب کم نیست - مؤلف می‌گوید که این چیز مهمی نیست؛ اینکه نظر حسن با نظر امام سجّاد علیه‌السلام تفاوت دارد؛ اشکالی ندارد. پیش تر نیز دیدیم که در روایت سُدیر صیرفی، مؤلف گفت مخالفت امام باقر علیه‌السلام با حسن چیز مهمی نیست. نمونه دیگر گزینش حذفی روایتی است که در همان‌جا، سیدمرتضی نقل کرده است که امام سجّاد علیه‌السلام، در طواف دید که حسن برای مردم وعظ می‌کند. حضرت او را از این کار منع کرد و قیدی با این مضمون بکار برد که: «مزاحم طواف مردم مشو.»

نمونه‌ای از قرائت و استنباط خاص مؤلف این است که «تمام اندرزاها و گفته‌های حسن در نگوهرش دنیا - لفظاً و معناً و یا دست کم معناً - برگرفته از کلام امیر مؤمنان است.»^{۹۵} مؤلف، این سخن را به گونه‌ای قرائت کرده که از آن مدح و ستایش برداشت می‌شود؛ در حالی که به سادگی می‌توان این سخن را به گونه‌ای دیگر نیز قرائت کرد و آن این که حسن، چیزی از خود نداشته است، بلکه یا عین سخن امیر علیه‌السلام را تکرار می‌کرده و یا معانی را می‌گرفته و در قالب الفاظ خود می‌ریخته است. شاهد و مؤید این گونه قرائت این است که خود حسن هیچ‌گاه به این مطلب اعتراض نکرده و در جایی اعلان نموده که هر چه دارم از علی است. و چون حسن خود در جایی اعتراف نکرده، سیدمرتضی برای اثبات مدعای خود مجبور می‌شود نمونه‌هایی را بیاورد و مقایسه کند و به قول مؤلف محترم «سپس نمونه‌هایی از کلام امام را که مأخذ گفتار حسن بوده آورده.»^{۹۶} مؤید دیگر این قرائت، آن است که شیخ عبدالله مامقانی - که درباره او پس از این سخن خواهیم گفت - در تنقیح المقال^{۹۷} در شرح حال حسن بصری، مشابه عبارت سیدمرتضی را می‌آورد و می‌گوید: «جميع كلامه في الوعظ و ذم الدنيا و هو بارع الفصاحة، بليغ المواظ، كثير العلم؛ و جُل مواظله مأخوذة من كلام امير المؤمنين عليه‌السلام»، در عین حال نتیجه‌ای را که مؤلف از کلام سیدمرتضی گرفته، مامقانی نمی‌گیرد و در پایان شرح حال^{۹۸}، حکم نهایی او ذم حسن است.

نگارنده فعلاً و در این مبحث نمی‌خواهد بگوید که قرائت دوم، ارجح است و باید آن را پذیرفت، بلکه می‌خواهد بگوید به سادگی نمی‌توان از کلام سیدمرتضی استنباط کرد که او حسن را به عرش برده و ستایشگر و مدافع او است؛

مطابق آنچه در
تنقیح المقال آمده،
باید مامقانی در فصل
مخالفان حسن ذکر می‌شد؛
اما به هر صورت
سر از فصل ستایشگران و
مدافعان حسن در آورده و
به عنوان اهل
تردید و توقف
در کنار آنان
نشسته است.



بلکه باید نشست و محققانه و بی‌طرفانه مطالعه و تأمل کرد تا شاید حقیقت روشن شود.

علاوه بر اینها در حالی که گفته‌اند حسن بصری قائل به برتری فرشتگان بر پیامبران بوده و مؤلف محترم نیز در کتاب^{۹۹} درباره آن بحث کرده است، سیدمرتضی قائل به برتری انبیا است و در این باره ادعای اجماع امامیه را دارد و می‌گوید: «و قد أجمعت الإمامية بلا خلاف بينها على أن كل واحد من الانبياء أفضل و أكثر ثواباً من كل واحد من الملائكة؛ و ذهبوا في الأئمة عليهم السلام أيضاً إلى مثل ذلك.»^{۱۰۰}

آیا از عبارت «اجمعت الامامية بلاخلاف بينها» نمی‌توان استنباط کرد که حسن بصری - اگر خلاف آن را معتقد بوده - از امامیه نیست؟ پس از آن سیدمرتضی به تفصیل وارد بحث می‌شود و به اثبات مدعا می‌پردازد و در این راه - برخلاف نظر مؤلف محترم که می‌گوید: «اگر حسن در نظریه خود در باب برتری فرشتگان به خطا رفته باشد، این خطا نه در مخالفت با قرآن است و نه در مخالفت با سنت قطعی؛ و مخالفت با اجماعات منقولیه نیز در میان فقیهان امری متداول بوده است»^{۱۰۱} - به آیات قرآن نیز استناد می‌کند و این قول را که ارتکاب گناهان صغیره را برای پیامبران جایز می‌داند، به معتزله نسبت می‌دهد.^{۱۰۲}

بحث دوم: مؤلف محترم در پایان فصل بیست و دوم با عنوان «ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه» مطلبی را به قرار ذیل مطرح می‌کند: «برخی نیز در مورد حسن به نتیجه قطعی نرسیده و از داوری در این مورد خودداری کرده‌اند؛ یا در یک جا وی را نکوهش کرده و در جای دیگر او را ستوده‌اند.»^{۱۰۳} پس از آن به عنوان نمونه دو نفر را ذکر می‌کند که یکی از آنها شیخ عبدالله مامقانی صاحب کتاب تنقیح المقال است. اولین نکته‌ای که در این جا باید گفته شود این است که آوردن مامقانی در ذیل مطلب مذکور به هیچ‌وجه من الوجوه قابل توجیه نیست؛ چرا که او از مجموعه مباحثی که درباره حسن آورده به نتیجه نهایی رسیده و درباره حسن داوری کرده و چنین نیست که در یک جا حسن را نکوهش کرده باشد و در جای دیگر ستایش. این که وی در تنقیح المقال مجموعه آرا و اقوال را درباره حسن می‌آورد و خوب و بد را می‌گوید، معنایش تردید در نکوهش یا ستایش نیست، بلکه اولاً این، روش نگارش کتاب رجالی از فردی منصف است. ثانیاً وی در پایان این مباحث جمع‌بندی کرده و به نتیجه قطعی رسیده که پس از این درباره‌اش سخن خواهیم گفت. مطابق آنچه در تنقیح المقال آمده، باید مامقانی در فصل مخالفان حسن ذکر می‌شد؛ اما به هر صورت سر از فصل ستایشگران و مدافعان حسن درآورده و به عنوان اهل تردید و توقف در کنار آنان نشسته است.

اکنون عین عبارات مؤلف محترم را در بیان دیدگاه مامقانی درباره حسن می‌آوریم؛ آن‌گاه به بررسی آن می‌پردازیم:

عبدالله مامقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱ هـ) از رجال شناسان شیعی است؛ و سخنانی از سید مرتضی مشتمل بر ستایش فراوان از حسن آورده؛ و تصریح می‌کند که «حسن چون در روزگار امویان می‌خواست حدیثی از امام علی (ع) بازگو کند، برای مراعات تقیه می‌گفت: ابو‌زینب چنین گفت.» و پس از نقل گزارش‌هایی در مذمت حسن می‌نویسد: بنا بر آنچه با سند صحیح از ابان بن ابی عیاش روایت شده، حسن در آخر عمر توبه کرده؛ و این روایت، بر تمام روایاتی که از طریق شیعه و سنی در مذمت وی آمده حکومت دارد؛ زیرا در آن تصریح شده است که وی در آخر کار توبه کرده؛ و از گذشته‌ها پشیمان شده و به جرگه شیعیان تندرو پیوسته.»^{۱۰۴}

بسیار شگفت‌انگیز است از کسی مانند استاد ثبوت که این همه از عدم رعایت دقت در نقل مطالب و از جفایی که بر اثر آن در حق حسن بصری رفته می‌نالد، اما خودش سخنان یک فرد را زیر و رو شده و شخم زده تحویل می‌دهد. ذیلاً به بررسی فقره فوق می‌پردازیم:

۱. قبل از هر چیز باید گفت که مطابق مفاد این فقره، برخلاف توضیح مؤلف محترم درباره مامقانی، وی در مقام تردید و توقف نیست، بلکه به نتیجه قطعی رسیده و درباره حسن داوری کرده و قائل است که وی در آخر کار توبه کرده و به جرگه شیعیان تندرو پیوسته است.

۲. فقره مذکور که به نظر نگارنده این سطور «دیدگاه مامقانی درباره حسن به روایت ثبوت است»، حاصلش این است که از نظر مامقانی، حسن همه عمر دراز خود را در گمراهی و ضلالت بوده و در آخر کار توبه کرده و از گذشته‌ها پشیمان شده است. دیگران نیز درباره توبه و استبصار حسن، مطالبی گفته‌اند و مؤلف محترم در کتاب آورده است، اما هیچ گاه، بحث توبه و استبصار حسن را جدی نگرفته و قبول ندارد؛ در حالی که می‌توانست فصلی را در کتاب بگشاید و بحث توبه و استبصار حسن را - که البته بسیار زیبا و دلگشا و پرشکوه است - مورد بررسی قرار دهد و صحت و سقم آن را آشکار نماید. اما مؤلف، آن را قبول ندارد و حسن را همواره گنجینه‌دار علم و عرفان می‌داند و اگر بحث توبه حسن را به مامقانی نسبت داده، برای آن است که او را به جمع مدافعان حسن نزدیک کند؛ اما باید

دانست که رأی نهایی مامقانی، قول به توبه حسن نیست چنانکه بیاید.

۳. این که در آن فقره درباره مامقانی آمده است که: «سخنانی از سیدمرتضی مشتمل بر ستایش فراوان از حسن آورده» به هیچ وجه با متن تنقیح المقال منطبق نیست؛ زیرا مامقانی فقط بعضی از عبارات امالی را آورده و برخی از آنها - چنانکه خواهیم گفت - در تنقید از حسن است. قید «ستایش فراوان»، جفای بزرگ هم در حق مامقانی و هم در حق خواننده کتاب، و مولود قرائت و فهم خاص مؤلف محترم است که پیش از این نمونه‌اش را آوردیم.

۴. مؤلف در ادامه نقل نظر مامقانی تصریح می‌کند که «حسن چون در روزگار امویان می‌خواست حدیثی از امام علی (ع) بازگو کند، برای مراعات تقیه می‌گفت: ابوزینب چنین گفت». این نکته را سیدمرتضی در امالی گفته، شیخ مامقانی نیز در کتاب خود آورده است که حسن بصری در زمان بنی امیه، علی علیه‌السلام را «ابوزینب» می‌خواند. همه می‌دانیم که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام مکتی به کنیه «ابوالحسن» است. در عرب، مکتی کردن و خواندن فردی که صاحب فرزند پسر است، به دخترش حکایت از تحقیر و تصغیر دارد. مؤلف محترم برای این که این اشکال را بزدايد، عبارت «برای مراعات تقیه» را به سخن مامقانی افزوده است. عین عبارت مامقانی این است: «و کان الحسن البصری إذا أراد أن یحدث فی زمن بنی أمیه عن علی علیه‌السلام، قال: قال ابوزینب.»^{۱۵} مؤلف، در جای دیگری از کتاب نیز تقیه را از قول مامقانی به حسن نسبت داده^{۱۶} که درست نیست. بعلاوه اگر حسن می‌خواست تقیه کند، تا معلوم نباشد که سخن از علی علیه‌السلام می‌گوید، چرا به جای «ابوزینب» نگفته است «ابو عبدالله».

۵. مؤلف محترم در پایان از قول مامقانی چنین می‌آورد که «بنابر آنچه با سند صحیح از ابان بن ابی عیاش روایت شده که دال بر توبه حسن می‌باشد، بر همه روایاتی که از طریق شیعه و سنی در مذمت حسن آمده، حکومت دارد.» مطلب منقول از مامقانی، درست است، اما بخشی از تحلیل او است و بخشی ادامه دارد. ادامه بحث مامقانی و جمع‌بندی نهایی او را مؤلف محترم، نقل نکرده و به این عبارت ناتمام اکتفا می‌کند که: «ولی اشکال در آن است که ابان بن ابی عیاش فردی است که روایت منقول از او را نه موفق می‌توان شمرد و نه حسن...» بحث روشمند و منصفانه و غیرجانبدارانه مامقانی همراه با تجزیه و تحلیل گام به گام بدین گونه است که ابتدا اقوال موجود در مدح و ذم حسن - که البته بیشترش ذم است - را می‌آورد و سرانجام به روایت وضو گرفتن حسن می‌رسد که بسیار آب می‌ریخت. علی علیه‌السلام به او فرمود: «ما أرقت ماءً کثیراً یا حسن؟»: آب بسیار ریختی. حسن در جواب گفت: خون‌هایی که امیرالمؤمنین از مسلمانان ریخته، بیشتر است.»

آنچه در این مقاله آمد،
به هیچ‌وجه تقد شخص
حسن بصری نبود بلکه
تقد کتابی بود که با عنوان
حسن بصری گنجینه‌دار
علم و عرفان نوشته شده
است. مراد این است که
کتاب مذکور، به لحاظ
روش، محتوا و ساختار،
مشکلات عدیده دارد
و همین مشکلات باعث
شده که نتواند در تحقیق
موضوع مورد نظر توفیق
داشته باشد.

پس از نقل روایت فوق، مامقانی می‌گوید: «و ذکر هذا البحر بتفاوت يسير في الألفاظ في أصولنا، على أن ذمه من طرقنا متواتر.»^{۱۰۷} بدین ترتیب حاصل بحث این می‌شود که از طریق شیعه، ذم حسن بصری متواتر است. نظر خواننده را به این نکته جلب می‌کنم که رأی مذکور اظهار نظر یک متخصص و رجال شناس است. پس از رأی مذکور مامقانی بسیار دقیق، کارشناسانه و منصفانه همان مطلبی را طرح می‌کند که مؤلف نقل کرده است. یعنی ماجرای را نقل می‌کند با سند صحیح از قول فردی به نام ابان بن ابی عیاش که دال بر توبه حسن است. با ذکر این مطلب، فصل دیگری می‌گشاید برای این که بتواند از راه صحیح و مقبول و بدون این که تبرئه حسن سر از تضعیف و تخریب کسانی بسیار درآورد و همه آنچه را که متواتراً در ذم حسن آمده، ندیده بینگارد، سر از استبصار حسن و اثبات تشیع او درآورد. این فصل جدید عبارت است از این که همه آنچه متواتراً از طریق شیعه و سنی درباره نکوهش حسن نقل شده، پذیرفته و درست است و ما نمی‌خواهیم برای نجات حسن، همه چیز را ویران کنیم بلکه روایت این ابی عیاش، مدلولی دارد که می‌تواند بر همه منقولات درباره حسن، حکومت داشته باشد «لأنه یصف فی توبه فی اخر امره و ندمه، و کونه من شیعة علی علیه السلام المفراطین.»^{۱۰۸} آنچه در روایت این ابی عیاش آمده، تصریح بر پشیمانی و توبه حسن در آخر کار دارد و دال بر این است که وی از شیعیان افراطی علی علیه السلام شده است. بدین ترتیب، پشیمانی و توبه و بازگشت، می‌تواند همه گذشته را تطهیر کند.

نقدپذیری یک اثر، نشانه
مقبولیت و انسجام، و یکی
از امتیازهای آن است.

ملاحظه می‌کنید که مامقانی بسیار دقیق و علمی و روشمند، آن‌گونه که از یک رجال شناس متبحر و منصف انتظار می‌رود، در جستجوی راهی است که بتواند مسئله حسن بصری را حل کند. اما وی در ادامه بحث مطلبی را مطرح می‌کند که مانع از حکومت حدیث توبه است؛ و آن این است که می‌گوید ناقل این روایت یعنی ابان بن ابی عیاش - چنانکه در شرح حال او آمده - به لحاظ و ثاقت یا حسن، وضعیتی متزلزل دارد که پذیرفتن نقل او را زیر سؤال می‌برد. بدین ترتیب حاصل بحث مطابق روش مامقانی این می‌شود که: «و لا حکومت علی هذا لحدیث التوبة علی ما تسالم علیه اصحابنا من ذمه.»^{۱۰۹} یعنی: بنابراین حدیث توبه نمی‌تواند حکومت داشته باشد بر آن چیزی که مورد اتفاق اصحاب ما است که ذم حسن باشد. و در پایان بحث، به عنوان جمع‌بندی شیخ عبدالله مامقانی چنین می‌گوید: «و علی کل حال؛ فلا یمكن رفع الید به عن الاخبار الكثيرة الواردة فی ذمه، والله العالم بالحقائق.»^{۱۱۰} شیخ محیی الدین مامقانی نیز در پاورقی‌ها که مستدرک متن است، جمع‌بندی و حاصل بحث را چنین می‌آورد: «تحصل مما ذکرناه و من اتفاق علمائنا الامامية علی تضعیفه انّ الحکم بضعفه و سقوط روایاته هو المتیقن». والله العالم.



مؤخره

۱. آنچه در این مقاله آمد، به هیچ‌وجه نقد شخص حسن بصری نبود بلکه نقد کتابی بود که با عنوان حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان نوشته شده است. مرادم این است که کتاب مذکور، به لحاظ روش، محتوا و ساختار، مشکلات عدیده دارد و همین مشکلات باعث شده که نتواند در تحقیق موضوع موردنظر توفیق داشته باشد. به خصوص بحث ساختار کتاب از اهمیت خاصی برخوردار است که در لابلای مباحث به آن اشاراتی شد، اما مورد بحث قرار نگرفت؛ چرا که فضای یک مقاله، رخصت طرح این همه مباحث را نمی‌دهد. در آنچه گفتیم نیز رعایت اختصار و ایجاز کردیم. به نظر می‌رسد که طرح تفصیلی همه مباحث، نیاز به کتابی با حجم کتاب مورد بحث دارد.

۲. در نشست نقد و بررسی کتاب، سؤالی از جانب یکی از حضار مطرح شد که ممکن است به ذهن خواننده این نقد نیز برسد. آن سؤال این است که: چه اشکالی دارد که حسن بصری شیعه باشد؟ به عبارت دیگر چرا در این مباحثات، عده‌ای در برابر تشیع وی مانع می‌افکنند و با آن مخالفت می‌کنند؟ چه بهتر که وی شیعه امیرالمؤمنین باشد.

پرسش فوق بسیار دقیق و ظریف است و جوانب و وجوه مختلف دارد؛ بررسی همه جوانب آن، اگر نه یک کتاب، یک مقاله می‌خواهد. اجمالاً می‌توان چنین گفت که تشیع حسن، حداقل می‌تواند دو حالت داشته باشد؛ یکی حالت درونی و روانشناختی. در این حالت، می‌توان به سادگی گفت که امیدواریم وی شیعه و مطیع امام معصوم علیه‌السلام، و تابع خانه وحی، و ناجی بوده. حالت دوم، حالت بیرونی و ظهور تشیع او است که از این حیث وجه تاریخی می‌یابد. امروز ما در قرن پانزدهم هجری و در انتهای یک جریان قرار داریم که حاوی فرهنگ خاص است. در این فرهنگ با مجموعه‌ای از منابع روایی، اسناد تاریخی، شخصیت‌ها و علمای شیعی و سنت دینی مواجهیم. در این جریان و در این مجموعه منابع و شخصیت‌هایی قرار دارند که چهره حسن را در مقابل، و به عنوان مخالف امام معصوم علیه‌السلام ترسیم کرده‌اند. این احتمال هست که دشمنان حسن و - مثلاً - مخالفان سیاسی یا علمی او با دسیسه و توطئه، این چهره غیرواقعی را ساخته باشند. راه درست اثبات تشیع حسن، این است که کاملاً روشمند و مطابق اصول پژوهشی و به دور از جانبداری و پیشداوری، به مطالعه‌ای دقیق و همه‌جانبه بپردازیم؛ شاید بتوانیم به نتیجه مطلوب برسیم. تازه اگر در پژوهشی درست، به نتیجه مقابل نتیجه موردنظر هم برسیم و برای ما ثابت گردد که وی شیعه نبوده، به نظر نگارنده باز هم به نتیجه‌ای مطلوب رسیده‌ایم؛ یعنی بر اثر این پژوهش دقیق و درست، حقیقت روشن شده و دیگر درباره حسن بصری جنگ و نزاعی نخواهد بود.

حال اگر به لحاظ حالت دوم یعنی حالت بیرونی و تاریخی، بدون مطالعه و تحقیق، یا با تحقیق غیرروشمند و همراه با جانبداری و پیشداوری، بگوییم و پافشاری کنیم که حسن شیعه بوده، معنایش این است که همه رجال و منابع و شخصیت‌هایی که بر عدم تشیع او و مخالفتش با امام تأکید کرده‌اند، بی‌وجه و نادرست و نسجیده سخن گفته‌اند و به او افترا زده‌اند و در حقش ستم کرده‌اند. به عبارت دیگر اگر ادعای تشیع برای حسن، به اقتضای تحقیقی دقیق و اصولی نباشد، از تضعیف شخصیت‌ها و علمای بزرگ شیعی، و تخریب همه منابع روایی که در آنها ذم حسن آمده، سر درمی‌آورد. در نتیجه برای تبرئه و نجات یک نفر، جمع کثیری را فدا کرده‌ایم.

ذکر فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام نمی‌تواند نشانه تشیع باشد.



منابع و مأخذ

۱. الاحتجاج، ابومنصور احمد بن علی الطبرسی، قم، اسوه، ۱۴۱۳ هـ
۲. اصول کافی، شیخ کلینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ هـ
۳. امالی، سیدمرتضی علم الهدی، قم، ۱۴۲۷ هـ
۴. بحار الانوار، علامه محمدباقر مجلسی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ
۵. البیان فی تفسیر القرآن، السید ابوالقاسم الموسوی الخوئی، قم، امید، ۱۴۱۶ هـ
۶. تاریخ تفسیر، سیدعلی کمالی دزفولی، تهران، صدر، ۱۳۵۷ ش.
۷. تنمة المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، قم، داوری، بی تا.
۸. تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۷۸ ش.
۹. تشیع و تصرف، دکتر کامل مصطفی الشیبی، ترجمه علیرضا ذکاوئی قراگزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹ ش.
۱۰. تنقیح المقال فی علم الرجال، الشیخ عبدالله المامقانی، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۲۷ هـ
۱۱. تهذیب الاحکام، ابوجعفر محمد طوسی، بیروت، دارتعارف، ۱۴۰۴ هـ
۱۲. الحکمة الخالدة، ابوعلی مسکویه، به تحقیق عبدالرحمن بدوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ ش.
۱۳. دلائل الصدق، شیخ محمدحسن مظفر، قاهره، دارالمعلم، ۱۳۹۶ هـ
۱۴. رسائل الشریف المرتضی، با مقدمه و اشراف السید احمد الحسینی، بیروت، مؤسسه النور، ۱۴۰۵ هـ
۱۵. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، شیخ ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، تهران، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۱۶. شرح توحید الصدوق، قاضی سعید قمی، به تصحیح دکتر نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه الطباعة والنشر، ۱۴۱۶ هـ
۱۷. لسان العرب، ابن منظور، بیروت، دارصادر، ۲۰۰۰ م.
۱۸. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، به تصحیح و تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۹. محیط المحيط المعلم بطرس البستانی، بیروت، مکتبه لبنان، ۱۹۷۷ م.
۲۰. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، به تصحیح علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ هـ
۲۱. نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی، به تعلیق عین الله الحسنی الارموی، قم، مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۰۷ هـ
۲۲. هدیه الاحباب، شیخ عباس قمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.

پی نوشتها

۱. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۳۴. آمده است: «مخالفان حسن از علمای شیعه و نقد سخنان آنان».
۲. همان، صص ۷-۹.
۳. همان، ص ۸۷.
۴. همان.
۵. همان.
۶. همان، ص ۹۶.
۷. همان، ص ۱۱۰.
۸. همان، ص ۳۰۳.
۹. همان.
۱۰. همان، ص ۳۲۹.
۱۱. عنوان این فصل در فهرست مطالب کتاب (ص نه) چنین
۱۲. همان، ص ۳۰۵.
۱۳. همان.
۱۴. همان.
۱۵. همان.
۱۶. همان، صص ۳۰۷ - ۳۰۸.
۱۷. همان، ص ۳۰۵.
۱۸. همان.
۱۹. همان، ص ۲۴۶.
۲۰. همان، ص ۳۰۹.
۲۱. همان، ص ۳۲۰.

۲۲. همان، ص ۳۲۱.
۲۳. همان، ص ۳۲۳.
۲۴. همان، ص ۳۲۷.
۲۵. همان.
۲۶. همان، ص ۳۲۶.
۲۷. همان، ص ۳۳۱.
۲۸. همان، ص ۳۳۴.
۲۹. همان، ص ۳۴۰.
۳۰. همان، ص ۳۴۳.
۳۱. همان، ص ۳۴۵.
۳۲. همان، ص ۳۴۶.
۳۳. همان، ص ۳۵۷.
۳۴. همان، ص ۳۶۳.
۳۵. همان، ص ۳۶۵.
۳۶. همان، ص ۳۳۳.
۳۷. همان، ص ۳۳۴.
۳۸. همان، صص ۱۲۷-۱۵۰، ۱۶۰.
۳۹. همان، ص ۳۳۹.
۴۰. همان، ص ۳۰۵.
۴۱. هدیه الاحیاب، ص ۲۴۶.
۴۲. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۳۰۵ - ۲۲۵.
۴۳. تنمة المنتهی، ص ۱۶۶.
۴۴. همان، ج ۳، صص ۱۱۹ - ۱۲۰.
۴۵. همان، ص ۱۲۰.
۴۶. همان.
۴۷. همان.
۴۸. همان، ص ۱۲۱.
۴۹. همان.
۵۰. همان.
۵۱. تذکرة الأولیاء، ص ۱۲۲.
۵۲. همان.
۵۳. همان.
۵۴. همان.
۵۵. همان.
۵۶. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۲۷ به بعد.
۵۷. همان، صص ۳۳ - ۳۴.
۵۸. همان، ص ۳۴.
۵۹. همان، ص ۳۵۳.
۶۰. همان، صص ۳۱۲ - ۳۱۳.
۶۱. همان، ص ۲۹۷.
۶۲. نهج الحق، صص ۱۹۵ - ۲۰۷.
۶۳. همان، ص ۱۷۲.
۶۴. صص ۱۷۲ - ۱۸۲ - ۱۸۷.
۶۵. ص ۲۱۲.
۶۶. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۲.
۶۷. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۲۳۳.
۶۸. الاحتجاج، ج ۲، صص ۱۸۲ - ۱۸۴.
۶۹. سبأ / ۱۸.
۷۰. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، پاورقی ص ۱۸۳.
۷۱. همان.
۷۲. فاطر / ۳۲.
۷۳. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، صص ۵۲۶ - ۵۲۷.
۷۴. همان، ص ۵۲۶.
۷۵. روض الجنان و روح الجنان فی التفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۱۰۸.
۷۶. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، صص ۵۲۶ - ۵۲۷.
۷۷. همان، ص ۵۲۷.
۷۸. روض الجنان و روح الجنان فی التفسیر القرآن، ج ۱۶، صص ۱۰۸ - ۱۱۳.
۷۹. همان، ص ۱۱۱.
۸۰. همان، صص ۱۰۸ - ۱۰۹.
۸۱. همان، ص ۱۱۳.
۸۲. تنقیح المقال، ج ۱۹، ص ۱۶.
۸۳. مصحح من لایحضره الفقیه در پاورقی ج ۳، ص ۱۵۹ می‌گوید که در تهذیب نیز آمده است.
۸۴. بحار الانوار، ج ۱۰۰، صص ۷۷ - ۷۸.
۸۵. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، صص ۲۲۴ - ۲۲۵.
۸۶. همان، ص ۴۲.
۸۷. همان، ص ۳۲۹.
۸۸. همان.
۸۹. همان، صص ۱۸۶ - ۱۸۷.
۹۰. البته یک مورد هم به مرآة المعقول ارجاع می‌دهد.
۹۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۹.
۹۲. شرح توحید صدوق، ج ۳، ص ۴۵۳.
۹۳. همان، ج ۲، صص ۴۹۱ - ۴۹۲.
۹۴. بصائر الدرجات، ج ۱، باب ۶ حدیث ۱ - ۵، صص ۲۹ - ۳۰.
۹۵. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۳۳۵.
۹۶. همان، ص ۳۳۵.
۹۷. تنقیح المقال، ج ۱۹، ص ۱۰.
۹۸. همان، ص ۱۷.
۹۹. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۳۰۳.
۱۰۰. رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۱۰۹.
۱۰۱. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۳۰۴.
۱۰۲. رسائل الشریف المرتضی، ص ۱۱۱.
۱۰۳. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۳۷۰.
۱۰۴. همان.
۱۰۵. تنقیح المقال، ص ۱۰.
۱۰۶. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۲۳۸.
۱۰۷. تنقیح المقال، ص ۱۲.
۱۰۸. همان، ص ۱۵.
۱۰۹. همان، ص ۱۶.
۱۱۰. همان، ص ۱۷.